

The History of a Mistake: Confusion of Singular and Khārijī Propositions

Asadollah Fallahi ✉

Prof., Iranian Institute of Philosophy, Tehran, Iran,
E-mail: falahi@yahoo.com. (<https://orcid.org/0000-0002-1878-8866>)

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 3 January 2024

Accepted 16 March 2024

Published online 15 April 2024

Keywords:

ḥaqīqī, khārijī, particular,
singular, universal.

ABSTRACT

In the last two centuries, many Iranian philosophers, logicians, and experts of principles of jurisprudence have assumed that (1) khārijī propositions are the conjunction of several singular ones, and therefore, (2) they are (equivalent to) particular propositions, and therefore, (3) they cannot be used as majors of syllogisms and (4) have no application in science. In this article, I show that all these claims are false and are rooted in the first judgment that “khārijī propositions are the conjunction of several singular ones”. The inaccuracy of this judgment is that the sum of any number of singular propositions, from the point of view of pure logic, never entails a universal khārijī proposition. The conjunction of several singular propositions entails a universal khārijī proposition only if a hidden universal khārijī premise, which is not at all apparent at the beginning, is added to the conjunction of those singular propositions. But by adding that hidden premise, we will reach a khārijī proposition from a khārijī proposition along with singular propositions and not only from singular propositions. This shows that a khārijī proposition neither is a conjunction of several singular propositions nor can be considered as a particular proposition and that one should not avoid using them in a syllogism or science.

Cite this article: Fallahi, A. (2024). The History of a Mistake: Confusion of Singular and Khārijī Propositions. *Journal for the History of Science*, 21 (2), 23-52. DOI: <http://doi.org/10.22059/JIHS.2024.370561.371773>

© The Author(s). Publisher: University of Tehran Press



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نسبت قضایای خارجی و شخصیه: تاریخ یک اشتباه

اسدالله فلاحی ✉

استاد مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران. رایانامه: falahiy@yahoo.com

<https://orcid.org/0000-0002-1878-8866>

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳/۱۰/۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۲۷/۱۲/۱۴۰۲

تاریخ انتشار: ۲۷/۱/۱۴۰۳

در دو سده اخیر، بسیاری از اصولیان، فیلسوفان و منطقدانان ایرانی بر این گمان رفته‌اند که قضایای خارجی چهار حکم زیر را دارند: (۱) قضایای خارجی مجموع چند قضیه شخصیه و از این رو، (۲) در حکم قضیه جزئیه هستند و بنا بر این، (۳) در کبرای قیاس قرار نمی‌گیرند و (۴) در علوم کاربردی ندارند. در این مقاله نشان می‌دهم که همه این دعاوی نادرست‌اند و ریشه در آن حکم نخست دارند که «قضایای خارجی مجموع چند قضیه شخصیه هستند». نادرستی این حکم از این رو است که مجموع هر تعداد از قضایای شخصیه، از دیدگاه منطقی صرف، هرگز مستلزم یک قضیه خارجی کليه نیست. مجموع چند قضیه شخصیه در صورتی مستلزم یک قضیه خارجی کليه است که یک مقدمه خارجی کليه پنهان، که در آغاز به هیچ وجه آشکار نیست، به مجموع آن قضایای شخصیه افزوده شود. اما با افزودن آن مقدمه پنهان، در واقع از یک خارجی کليه - به همراه قضایای شخصیه - به یک خارجی کليه رسیده‌ایم و نه صرفاً از قضایای شخصیه. این نشان می‌دهد که قضایای خارجی نه مجموع چند قضیه شخصیه هستند و نه در حکم قضایای جزئیه؛ و نه کاربرد آنها در قیاس مانعی دارد و نه کاربرد آنها در علوم.

کلیدواژه‌ها:

جزئیه، حقیقه، خارجی، شخصیه، کليه.

استناد: فلاحی، اسدالله (۱۴۰۲). نسبت قضایای خارجی و شخصیه: تاریخ یک اشتباه. تاریخ علم، ۲۱ (۲)، ۲۳-۵۲

DOI: <http://doi.org/10.22059/JIHS.2024.370561.371773>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

۱. مقدمه

در حدود چهار صد سال پیش، شاگرد و داماد ملاصدرا، فیاض لاهیجی برای قضیه خارجی مثال‌هایی می‌زند و دویست سال بعد یکی از مهم‌ترین شارحان و پیروان ملاصدرا، حاج ملاهادی سبزواری، این مثال‌ها را در شرح منظومه خود تکرار می‌کند و گویا از طریق شیخ انصاری، این مثال‌ها وارد علم اصول می‌شود و اصولیان به‌طور گسترده آن را می‌پذیرند. سپس، شارحان معاصر شرح منظومه، مانند محمد تقی آملی (د. ۱۳۴۹) و مرتضی مطهری (د. ۱۳۵۸)، به سبزواری و اصولیان نقد وارد می‌سازند که مثال‌های شما برای قضیه خارجی اصلاً قضیه خارجی نیست بلکه قضیه شخصیه یا مجموعی از قضایای شخصیه است و شما قضایای شخصیه و خارجی را خلط کرده‌اید.

تا اینجای کار، مشکل چندانی نیست؛ اما پس از این به نظر می‌رسد که بسیاری از فیلسوفان و منطق‌دانان معاصر به این نتیجه رسیده‌اند که اصولاً، (همه) قضایای خارجی قضیه شخصیه هستند و بنابراین، از دیدگاه منطقی ارزشی ندارند و باید کاملاً کنار گذاشته شوند. این فضا یادآور نزاع‌هایی است که در سده هفتم بر سر قضایای حقیقیه و خارجی در گرفته بود و خواجه نصیرالدین طوسی و شاگردان و پیروان او به این تقسیم منطقی می‌تاختند و آن را بی‌ارزش می‌شمردند. علی‌رغم حمله‌های تند و تیز خواجه نصیر و پیروانش، منطق‌دانان سده هشتم تقسیم قضیه به حقیقیه و خارجی را پذیرفتند و به نظر می‌رسد که شکل‌گیری هجمه‌های معاصر بر قضیه خارجی انحراف جدیدی است که نیازمند بررسی و واکاوی مجدد است.

در این مقاله، نخست به مثال‌های قضیه خارجی نزد ابن‌سینا، خونجی، فیاض لاهیجی و حاجی سبزواری می‌پردازم و سپس نقدهای معاصران بر مثال‌های سبزواری را می‌آورم و در ادامه با همدلی با معاصران، دلایل آنها را به صورت واضح‌تری توضیح می‌دهم و در پایان سعی می‌کنم به همه آنها پاسخ دهم.

۲. مثال‌های قضیه خارجی

۲-۱. مثال‌های قضیه خارجی نزد ابن‌سینا

مثال‌های ابن‌سینا برای قضایای کلیه خارجی مثال‌های فرضی است، یعنی در یک فرض خاص صادق است. قضیه خارجی مانند «هر حیوان انسان است» در این فرض که همه حیوانات دیگر از بین رفته باشند به صورت خارجی صادق می‌شود. مثال‌های زیر برای قضایای خارجی به مناسبت‌های مختلف در قیاس شفای ابن‌سینا آمده است:

«هر حیوان انسان است»، «هیچ حیوان انسان نیست»، «هر حیوان گنگ (اعجم) است»، «هیچ انسان حیوان نیست»، «هر انسان سفید است»، «هر سفید انسان است»، «هیچ انسان سفید نیست»، «هیچ سفید انسان نیست»، «هیچ سفید حیوان نیست»، «هر انسان نویسنده است»، «هیچ حیوان انسان نیست»، «هیچ حیوان ناطق نیست»، «هر حیوان اسب است»، «هر متحرک

انسان است»، «هیچ متحرک انسان نیست»، «هیچ سفیدپوستی دو هزار کیسه طلا ندارد» (اتفق أن كان كل موجود ابيض في وقت ما مسلوبا عنه انه مالک الفی وقر ذهب)، «رنگ هیچ یک از جرم‌های آسمانی سیاهی نیست»، «هیچ سیاهی رنگ آسمان نیست»، «هیچ رنگی سیاهی نیست»، «هیچ رنگ آسمانی سیاهی نیست»، «هر رنگ سفیدی است»، «هر رنگ سیاهی است»، «هیچ کسوف قمری در یک وقت سیاهی نیست»، «هیچ کسوف قمری در یک وقت کسوف قمری در یک وقت کسوف نیست»، «هیچ انسان انسان نیست»، ... «هر حیوان متحرک است»، «هر حیوان متنفس است»، (ابن‌سینا، ۱۹۶۴م. ص ۳۰، ۸۲-۸۴، ۱۳۲-۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۴، ۱۷۳).

در اشارات نیز این مثال‌ها برای قضیه خارجییه آمده است:

«انسان سفید است»، «هیچ انسان سیاه نیست»، «هر رنگ سفیدی است»، «هیچ رنگی به جز سفیدی نیست»، «هر حیوان انسان است»، «هیچ حیوانی به جز انسان نیست» (ابن‌سینا، ۱۳۷۵ ص ۱۷۲؛ ۱۳۸۱ ص ۹۸).

ابن‌سینا در منطق‌المشرفیین نیز مثال‌های زیر را برای قضیه خارجییه می‌آورد و آنها را «حاضر» و «وقتی» می‌نامد:

«هر انسان مسلمان است»، «هیچ انسان کافر نیست»، «هر حیوان انسان است» (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ ق. ص ۶۸).

مثال‌های مشابهی را نیز پیروان ابن‌سینا آورده‌اند:

«هر شکل مثلث است» (فخر رازی ۱۳۸۱ ص ۱۴۲؛ قطب رازی ۱۳۹۳ ص ۲۶۳، ۲۶۷).

در همه این مثال‌ها، موضوع، یک مفهوم کلی است که فقط مصادیق موجود آن در یک زمان فرضی خاص در نظر گرفته شده است.

۲-۲. مثال‌های قضیه خارجییه نزد خونجی

افضل‌الدین خونجی (۵۹۰-۶۴۶ق.) شاید نخستین کسی است که مثال‌هایی برای قضیه ضروریه خارجییه آورده است که در موضوع آن مفاهیم جزئی وجود دارد: «هر مرکب زید الاغ است بالضرورة» و «هیچ موجود داخل در این زمان خاص در این خانه خاص انسان نیست بالضرورة»:

إذا كان زید ركب الحمار و لم يكن ركب قطّ الفرس صدق أنّ «كلّ فرس فهو مركوب زید بالإمكان الخاصّ» و «كلّ ما هو مركوب زید حمار بالضرورة». (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۰).
و أمّا السالبة الكلية الضرورية... إذا كانت خارجية لم تنعكس كنفسها... كما أنّه يصدق «لا شيء من الداخل في الوقت المعين في البيت المعين بإنسان بالضرورة» - إذا فرضنا انحصار الداخل فيه في ذلك الوقت في غير الإنسان - مع أنّه لا يصحّ في عكسه «لا شيء من الإنسان بداخل في ذلك البيت في ذلك الوقت بالضرورة»، و هذا كثير النظائر. (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵).

در مثال نخست، «مَرکب زید» شامل مفهوم جزئی حقیقی «زید» است و در مثال دوم، مفاهیمی مانند «الوقت المعین» و «البيت المعین» را مفاهیم جزئی حقیقی در نظر گرفته‌ام. (اگر کسی اصرار دارد که این مفاهیم کلی هستند می‌تواند به جای آن دو، دو مثال جزئی حقیقی بیاورد مانند «زمان تولد پیامبر اسلام» و «کعبه» و بگوید «هیچ موجود داخل در کعبه در زمان تولد پیامبر اسلام انسان نبود بالضرورة» با فرض اینکه در آن زمان واقعا چنین بوده است.) از مثال دوم خونجی می‌توان دریافت که از دیدگاه او، مفهوم «الداخل فی الوقت المعین فی البيت المعین»، به دلیل آنکه سور «کل» روی آن آمده است، یک مفهوم کلی است هرچند درون آن دست کم دو مفهوم جزئی حقیقی به کار رفته است.

۲-۳. مثال‌های قضیه خارجی نزد فیاض لاهیجی و حاجی سبزواری

عبد الرزاق فیاض لاهیجی (د. ۱۰۷۲ق/۱۰۴۰ش)، شاگرد و داماد ملاصدرا، در کتاب *شوارق الإلهام* برای قضیه خارجی مثال‌هایی شبیه مثال‌های خونجی ذکر کرده است که مایهٔ دردسر متأخران شده است: «حرکت آسمان یا شرقی است یا غربی»، «دام تلف شد» و «هر که در خانه بود کشته شد»: ان القضية قد تؤخذ خارجية و هي التي حکم فيها علی افراد موضوعها الموجودة فی الخارج محققة کقولنا «حركة الفلك اما شرقية و اما غربية» و قولنا «هلکت الماشية» و «قتل من فی الدار» و امثال ذلك مما حکم فيه مقصور علی الافراد المحققة الموجودة (لاهیجی، نسخه خطی، ص ۴۴).

از آن رو که موضوع مثال‌های اول و سوم لاهیجی شامل مفاهیم جزئی است، شبیه مثال‌های خونجی است زیرا مفهوم «حرکت آسمان» یک مفهوم کلی است که یک جزئی حقیقی یعنی «آسمان» (الفلك) در آن به کار رفته است؛ «کسی که در خانه بود» یک مفهوم کلی است که یک جزئی حقیقی یعنی «این» [خانه] (الدار) در آن جزئی است. موضوع مثال دوم اما به نظر می‌رسد که تماماً جزئی حقیقی است: «این» [دام] (الماشية).

دو مثال دوم و سوم لاهیجی را ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق./۱۱۷۶-۱۲۵۰ش.) تلقی به قبول کرده و در قالب دو مثال در کتاب *شرح منظومه* تکرار کرده است: «هر که در خانه بود کشته شد»، و «دام‌ها تلف شدند». عبارت سبزواری تقریباً تکرار عبارت لاهیجی است:

القضية قد تؤخذ خارجية و هي التي حکم فيها علی افراد موضوعها الموجودة فی الخارج محققة کقولنا «قتل من فی الدار» و «هلکت المواشي» و نحوهما مما حکم فيها مقصور علی الافراد المحققة الوجود. (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص: ۲۱۳-۲۱۴).

سبزواری در موضعی دیگر دو مثال مشابه به مثال‌های لاهیجی افزوده است: «هر که در لشکر بود کشته شد»، «هر خانه در شهر ویران شد»:

القضية خارجية و هي التي حکم فيها علی افراد موضوعها الموجودة فی الخارج محققة مثل «کل من فی العسكر قتل» و «کل دار فی البلد هدمت». (همان، ج ۱، ص: ۲۴۸).

۲-۴. بررسی مثال‌های لاهیجی و سبزواری

چنان که خواهیم دید، متأخران خارجی و حتی محصوره بودن مثال‌های سبزواری را به‌جَد نقد کرده‌اند و از این رو، مهم است که اندکی در این باره سخن بگوییم. دو مثال اخیر سبزواری یک تفاوت مهم با دو مثال لاهیجی دارد و آن اینکه دو مثال اخیر سور «کل» دارند و از این رو «محصوره» یا «مسوره» هستند، بر خلاف دو مثال لاهیجی که فاقد سور «کل» بودند. موضوع در مثال‌های لاهیجی «الماشیه» و «من فی الدار» است که به ترتیب «اسم جمع» و «موصول و صله» هستند.

تا آنجا که نگارنده می‌داند، منطق‌دانان مسلمان در باره قضیه‌هایی با موضوع «اسم جمع» یا «موصول و صله» و اینکه شخصی هستند یا مهمله یا محصوره سخن نگفته‌اند. اگر «ال» در «الماشیه» برای اشاره به یک دام یا گله خاص باشد به نظر می‌رسد که قضیه شخصی (یا دقیق‌تر، مجموعی از قضایای شخصی) است و اگر به مفهوم کلی دام و گله اشاره کند قضیه مهمله است و احتمالاً در حکم قضیه جزئیه. در مورد موصول و صله «من فی الدار»، اما سخن گفتن کمی دشوارتر است زیرا در باره آن دست کم سه احتمال وجود دارد:

- (۱) اگر مقصود از آن یک فرد خاص باشد به نظر می‌رسد که یک قضیه شخصی است.
 - (۲) اگر به بیش از یک نفر اشاره کند در شخصی شمردن آن تردید هست زیرا واژه «من فی الدار» یک مفهوم کلی است و از این رو، جمله «قتل من فی الدار» باید یک قضیه مهمله باشد و نه شخصی.
 - (۳) به علاوه، به نظر می‌رسد که مفهوم سور کلی در اینجا در مفهوم «من فی الدار» اشراب شده است که در این صورت، قضیه «قتل من فی الدار» باید محصوره شمردن شود و نه حتی مهمله. دلیل اینکه مفهوم سور کلی از این جمله برداشت می‌شود این است که استدلال «زید فی الدار و قتل من فی الدار؛ فقتل زید» به نظر معتبر می‌رسد و این نشان می‌دهد که کبرای این استدلال یک قضیه کلیه است (زیرا در شکل اول، کلیت کبری شرط است). به علاوه در ترجمه «قتل من فی الدار» به زبان فارسی، یا باید بگوییم «کسی که در خانه بود کشته شد»، یا «کسانی که در خانه بودند کشته شدند»، یا «هر که در خانه بود کشته شد». شهود و تبادل نگارنده این مقاله ترجمه سوم را می‌پسندد. اتفاقاً دو مثال اخیر سبزواری که به صراحت سور «کل» را افزوده است نشان می‌دهد که شهود و تبادل او نیز ترجمه سوم را می‌پسندیده است.
- با توجه به احتمال سوم در مثال «قتل من فی الدار»، حتی می‌توان این احتمال را در مورد مثال «هلکت الماشیه» نیز جاری دانست. هرچند «اسم جمع» از نظر دستور زبان به مثابه «کل» است و نه «کلی»، ولی از نظر منطقی، وقتی به نمایندگی از «تک تک مصادیق» و نه به عنوان «کل» به کار رفت باید «کلی» شمردن شود و نه «کل». برای نمونه، در جمله «هلکت الماشیه»، نمی‌خواهیم بگوییم «دام به عنوان یک کل تلف شد» بلکه مقصود این است که «تک تک اعضای دام تلف شدند» بلکه بالاتر: «همه اعضای دام تلف شدند»؛ و از این رو، به نظر می‌رسد که حتی در اینجا نیز معنای سور «کل» (در معنای استغراقی آن و نه در معنای مجموعی آن) اشراب شده است؛ و از این رو، این احتمال سوم در اینجا نیز وجود دارد که معنا و مفهوم قضیه «هلکت الماشیه» محصوره کلیه باشد.

یک نکته دیگر اینکه مثال‌های فیاض لاهیجی و حاجی سبزواری غالباً به صورت ماضی هستند: «قتل من في الدار»، «هلاکت المواشی»، «کل دار في البلد هدمت»، ... در باره اختصاص قضایای خارجی به گذشته یا حال یا اعم بودن آن نسبت به هر سه زمان در مقاله دیگری سخن گفته‌ام (فلاحی ۱۴۰۲) و در این مقاله به آن نمی‌پردازم هرچند از جهاتی موضوع این مقاله به مبحث زمان در قضیه خارجی نیز پیوندی ناگسستگی دارد.

۳. دیدگاه معاصران در شخصی شمردن قضیه خارجی

بر خلاف تحلیل‌هایی که از مثال‌های فیاض لاهیجی در بخش قبل آوردیم و این مثال‌ها را محصوره و مسوره دانستیم، بسیاری از معاصران این مثال‌ها را شخصیه پنداشته‌اند. از همین رو، این معاصران خود به دو گروه تقسیم شده‌اند: ۱. آنها که همه قضایای خارجی را شخصیه می‌پندارند و ۲. آنها که قضایای خارجی را کلیه می‌دانند اما مثال‌های فیاض لاهیجی و سبزواری را از دایره قضایای خارجی خارج می‌کنند. به گمان نگارنده این مقاله، چنان‌که نشان خواهیم داد، هر دو گروه در نفی کلیه بودن مثال‌های فیاض لاهیجی به خطا رفته‌اند و گروه نخست که همه قضایای خارجی را شخصیه می‌پندارند دچار خطای به مراتب بزرگ‌تری هستند. پیش از این، به گزارش دیدگاه‌های این دو گروه می‌پردازم.

۳-۱. غروی نائینی

محمد حسین غروی نائینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵/ق ۱۳۳۹-۱۳۱۵ ش) از اصولیان برجسته سده ۱۴ قمری، گویا نخستین کسی است که قضیه خارجی را مجموعی از قضایای شخصیه و در حکم قضیه جزئی دانسته است. او در کتاب *فوائد الأصول* چنین می‌نویسد:

العبرة في القضية الخارجية، هو ان يكون الحكم واردا على الأشخاص و ان كانت بصورة القضية الكلية، مثل «كل من في العسكر قتل»، فانه بمنزلة «زيد قتل» و «عمرو قتل» و «بكر قتل» و هكذا. (نائینی ۱۳۷۶ ص ۱۷۱).

و از اینجا نتیجه می‌گیرد که قضیه خارجی کبرای قیاس قرار نمی‌گیرد. به نظر می‌رسد که نائینی باید به این نکته استناد کند که در شکل اول و دوم، «کلیت کبری» شرط است. با وجود این، او به شرط «کلیت کبری» استناد نمی‌کند بلکه به تحصیل حاصل بودن چنین استنتاجی تمسک می‌جوید:

و من هنا لا تقع القضية الخارجية كبرى القياس و لا تقع في طريق الاستنباط، لأن القضية الخارجية تكون في قوة الجزئية و لا تكون كاسية و لا مكتسبة، فلا يصح استنتاج مقتولية زيد من قوله: «كل من في العسكر قتل» لأنه لا يصح قوله: «كل من في العسكر قتل» إلا بعد العلم بمن في العسكر و أنّ زيدا منهم، و بعد علمه بذلك لا حاجة إلى تأليف القياس لاستنتاج مقتولية زيد. و على فرض التأليف يكون صورة قياس لا واقع له، كقوله:

زيد في العسكر
و كل من في العسكر قتل
فزيد قتل،

لما عرفت من أنه لا يصح قوله «كُلٌّ من في العسكر قتل» إلا بعد العلم بقتل زيد، فلا يكون هذا من الأقيسة المنتجة. (نائيني ۱۳۷۶ ص ۱۷۱).

به نظر می‌رسد که اینجا نائینی مباحث منطقی (قیاس و انتاج) را با مباحث معرفت‌شناختی (افاده، مفید بودن و معرفت‌بخش بودن) خلط کرده است، خلطی که در سنت منطق قدیم بسیار شایع بوده (فلاحی ۱۴۰۲ ب) و پارادوکس بوسعید نمونه بارز آن است (عظیمی ۱۴۰۲).

نائینی صراحتاً قضیه خارجیّه را مربوط به «اشخاص خاص» می‌داند:

القضية الخارجيّة عبارة عن ثبوت وصف أو حكم على شخص خاص، بحيث لا يتعدّى ذلك الوصف و الحكم عن ذلك الشخص إلى غيره و ان كان مماثلاً له في الأوصاف. (همان ص ۱۷۰).

نائینی در قضیه خارجیّه میان اقسام قضیه و به‌ویژه میان کلیه و جزئیّه تفاوتی قائل نیست: من غیر فرق فی ذلك بین ان تكون القضية خبريّة، أو طلبيّة، كقولك: «زيد قائم» أو «أكرم زيدا». و من غیر فرق أيضاً، بین إلقاء القضية بصورة الجزئية، أو إلقائها بصورة الكلية، نحو «كُلٌّ من في العسكر قتل» و «كُلٌّ ما في الدار نهب»، إذ إلقائها بصورة الكلية لا يُخرجها عن كونها خارجيّة، إذ المناط في القضية الخارجيّة، هو ان يكون الحكم وارداً على الأشخاص لا على العنوان - كما سيأتي في بيان القضية الحقيقيّة - و هذا لا يتفاوت بين وحدة الشخص و تعدّده كما في المثال. (همان)

نائینی هم‌چنین به این مسأله مهم اشاره می‌کند که در قضیه خارجیّه، مناط و علت حکم در مصادیق موضوع می‌تواند کاملاً متفاوت باشد:

و هذا لا يتفاوت بين وحدة الشخص و تعدّده كما في المثال، بعد ما لم يكن بين الأشخاص جامع ملاكي أوجب اجتماعهم في الحكم، بل كان لكلّ مناط يخصّه. غايته أنه اتفق اجتماعهم في ثبوت المحمول كما في المثال، حيث إنّ ثبوت القتل لكلّ من زيد و عمرو و بكر كان لمحض الاتفاق و اجتماعهم في المعركة، و إلا لم يكن مقتوليّة زيد بمناط مقتوليّة عمرو، بل زيد إنّما قتل لمناط يخصّه، حسب موجبات قتله من خصوصياته و خصوصيات القاتل، و كذا مقتوليّة عمرو. (همان ص ۱۷۰-۱۷۱).

این نکته در آثار دیگران، چنان‌که خواهیم دید، وضوح بیشتری می‌یابد.

۲-۳. محمد تقی آملی

محمد تقی آملی (۱۲۶۵-۱۳۴۹ ش) نیز در شرح منظومه حاج‌ملاهادی سبزواری، احتمالاً تحت تاثیر نائینی، صراحتاً قضیه خارجیّه را در حکم قضیه جزئیّه دانسته است:

القضية الخارجيّة في قوة الجزئية إذ لا يكون العنوان المذكور فيها علة لثبوت الحكم حتى يعمّ كلّ معنونه به؛ بل يختصّ بالأفراد الخارجيّة المحقّقة و لذا لا تتداول في العلوم لأنّ الجزئي لا

یکون مکتسبا. (أملی: ۱۳۷۷ق. ص ۱۸۱-۱۸۲).

أملی در تفصیل استدلال بر اینکه قضیه خارجی در حکم جزئی است به مانند نائینی می گوید که در قضیه خارجی، ممکن است که هر مصداق موضوع به دلیلی متفاوت از مصداق دیگر تحت عنوان محمول قرار گرفته باشد و از این رو، علت حکم خود مفهوم و عنوان موضوع نباشد بلکه امر یا امری باشد که در قضیه خارجی ذکر نشده است:

لا يجب أن يكون العنوان المأخوذ في موضوع «القضية الخارجية» علةً لثبوت الحكم لأفراد في عالم الثبوت؛ بل يمكن اختلاف الأفراد في علة الحكم. ففي مثل «قُتل من في الدار» يمكن أن تكون علة قتل كل واحد ممن في الدار ما يختص بقتله و لم يكن «الكينونة في الدار» علة لقتلهم بل كل واحد من أشخاص «من في الدار» قُتل لعله مختصة به؛ و كان على المتكلم أن يخبر عن قتل كل على حدة؛ لكن لمكان التسهيل في التأدية جَمَعَ بين المختلفين في علة الحكم بعنوان واحد لا مدخل له في الحكم و قال «قتل من في الدار» و «أكرم من في البيت». و من هنا يظهر أن القضية الخارجية في قوة الجزئية إذ لا يكون العنوان المذكور فيها علة لثبوت الحكم حتى يعم كل معنون به؛ بل يختص بالأفراد الخارجية المحققة و لذا لا تتداول في العلوم لأن الجزئي لا يكون مکتسبا (أملی: ۱۳۷۷ق. ص ۱۸۱-۱۸۲).

۳-۳. مرتضی مطهری

مرتضی مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸) نیز، شاید تحت تأثیر نائینی و أملی، (در سلسله درس‌هایی که در سال ۱۳۵۴ در منزل ارائه می‌کرد و حاصل آن پس از انقلاب منتشر شد) تأکید می‌کند که قضایای خارجی (فیاض لاهیجی و) حاجی سبزواری شخصیه هستند:

و یا مثالی که خود حاجی [سبزواری] ذکر می‌کند؛ می‌گوییم: «كل من في العسكر قتل» یعنی تمام آن سپاه یکجا کشته شدند. يك قضیه خارجی مجموعی است از قضایای شخصیه، یعنی در قوه چند قضیه شخصیه است. بجای اینکه بگوییم این سرباز کشته شد، آن سرباز کشته شد، آن سرباز کشته شد، می‌گوییم: «قتل من في العسكر» یا: «كل من في العسكر قتل». ... (مطهری ۱۳۶۹ ص ۲۳۲).

حاجی [سبزواری] قضایای خارجی را به همین شکل تعریف کرده است که گفتیم؛ مثال می‌زند به «قتل من في الدار» و «هلاکت المواشي» و امثال اینها؛ یعنی حاجی تصورش از قضایای خارجی قضایایی است که حکم روی يك فرد نرفته است، روی مجموعه‌ای از افراد رفته است که آن مجموعه از افراد در خارج وجود دارند، و لهذا شما می‌بینید که گاهی در تعبیراتش لغاتی می‌آورد که همان طور که قبلاً گفته شد کل است نه کلی. (همان ص ۶۰۲).

مطهری شخصیه بودن مثال‌های لاهیجی و سبزواری را حتی به ابن‌سینا نسبت می‌دهد و قضایای خارجی ابن‌سینا را کلیه می‌داند:

بوعلی اصلاً قضایایی مثل «کُلُّ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ قَتْلٌ» را قضیه کلیه نمی‌داند؛ می‌گوید این گونه قضایا مجموع چند قضیه شخصی است، یعنی جمع [در] تعبیر است. «قتل من فی الدّار» یعنی همه کسانی که در خانه‌اند کشته شدند. «قتل من فی العسکر» یعنی همه کسانی که در لشکر هستند (فرض کنید آنهایی که اهل تهران هستند) کشته شدند. این يك قضیه شخصی است نه يك قضیه کلیه و لذا از نظر علوم ارزشی ندارد (همان ص ۲۳۲-۲۳۳).

ولی قضیه‌ی خارجی‌ای که بوعلی گفته است این نیست. اینها در واقع قضیه‌ی شخصی است نه قضیه‌ی کلیه؛ یعنی اصلاً نمی‌شود اینها را قضیه‌ی کلیه به حساب آورد. حرف شیخ در باب قضایای کلی واقعی است. قضایای کلیه است که بر سه قسم است: یا خارجی است یا حقیقی است یا ذهنی. قضایای شخصی از این مقسم خارج است. مثلاً اگر بگوییم همه‌ی انسانهایی که در این اتاق جمع هستند مذکرند، یا اینهایی که در اینجا هستند مسلمانند، این فقط يك تعبیر جامعی است که آورده‌ایم، چیز دیگری نیست. بجای اینکه بگوییم «زید مسلمان است»، «عمرو مسلمان است»، «بکر مسلمان است»، گفته‌ایم «همه‌ی این چند نفر مسلمانند». این با قضایای شخصی هیچ فرق نمی‌کند. (همان ص ۶۰۲).

قبلاً دیدیم که مثال‌های ابن سینا برای قضایای کلیه خارجی همگی مثال‌های فرضی است مانند «هر حیوان انسان است». این قضیه در این فرض که همه حیوان‌های دیگر از بین رفته باشند (مثلاً انسان‌ها همه حیوان‌های دیگر را نابود کرده باشند) به صورت خارجی صادق می‌شود. مثال‌های مطهری برای قضایای کلیه خارجی نیز فرضی و برگرفته از مثال فخر رازی است:

[بوعلی] یک مثال خوبی می‌زند؛ می‌گوید اگر ما فرض کنیم که در دنیا شکلی غیر از مثلث وجود پیدا نکرده است درست است که بگوییم: «کُلُّ شَکْلِ مَثَلٌ» یعنی هر شکلی که در دنیا وجود داشته و وجود دارد مثلث است؛ یعنی حکم رفته است روی وجود اشیاء. (همان ص ۲۳۳).

اگر ... شکلهایی که در طبیعت وجود داشته و وجود دارد و وجود خواهد داشت محدود و منحصر باشد به همین چند شکل هندسی شناخته شده ... شما می‌توانید بگویید: «کُلُّ شَکْلِ إِمَّا كَذَا وَ إِمَّا كَذَا ...» یعنی هر شکلی در طبیعت وجود داشته است یا وجود دارد و یا وجود خواهد داشت یکی از این اشکال است؛ در طبیعت شکلی غیر از اینها نداریم. این می‌شود خارجی. (همان ص ۶۰۲-۶۰۳).

۴-۳. جوادی آملی

عبدالله جوادی آملی نیز مانند مطهری، (در سلسله درس‌هایی که در سال ۱۳۶۷ ارائه و حاصل آن را در سال ۱۳۷۰ منتشر کرد)، قضیه «قتل من فی العسکر» را مجموع قضایای شخصی دانسته و به همین دلیل خارجی بودن آن را انکار کرده است:

برای دفع خلط و رفع اشتباه بین مجموع قضایای شخصی و قضیه خارجی کافی است توجه شود

که در عبارت «قتل من فی العسکر» چیزی جز مجموعه قضایای شخصی وجود ندارد (جوادی
آملی ۱۳۷۰ ص ۲۸۹؛ ۱۳۷۸ ص ۳۲۵).

جوادی آملی مانند مطهری تأکید دارد که قضیه خارجی می‌تواند (یا باید) کلی باشد و از این رو در علوم
معتبر است:

بین قضایای شخصی که در علوم معتبر نیست و قضایای خارجی که در علوم معتبر است فرق
وجود دارد، قضایای خارجی همانند قضایای حقیقی در واقع قضایایی کلی است که ربطی علی
بین موضوع و محمول آنها وجود دارد... اما قضایای شخصی همواره بیانگر احکامی شخصی
است که... ربط ضروری بین محمول و موضوع [آنها] وجود ندارد. بسیاری از متفکران اسلامی
خصوصاً در برخی از مسائل اصولی گرفتار خلط بین قضایای خارجی و شخصی شده‌اند. (جوادی
آملی ۱۳۷۰ ص ۳۲۳-۳۲۴؛ ۱۳۷۸ ص ۳۲۴).

جوادی آملی این دیدگاه را به استاد خود، امام خمینی، نیز نسبت می‌دهد:

حضرت امام خمینی (دام ظلّه العالی) یکی از نقدهایی را که مکرر در مباحث اصولی خود بر مرحوم
نائینی وارد می‌کردند خلط بین قضایای حقیقی و خارجی از یک طرف و خلط بین قضایای خارجی
و شخصی از طرف دیگر بود (جوادی آملی ۱۳۷۰ ص ۳۲۴؛ ۱۳۷۸ ص ۳۲۵).

۳-۵. احد فرامرز قراملکی

احد فرامرز قراملکی در کتاب *منطق (۱)* و نیز در رساله دکتری خود، مانند نائینی و محمد تقی آملی و بر
خلاف مطهری و جوادی آملی، قضیه خارجی را یک بار (مجموعی از قضایای) شخصی گرفته است و یک
بار (محصوره) جزئی:

قضیه «همه دانشجویان، موفق شدند»... ساختار چنین قضیه‌ای را که قضیه خارجی می‌نامند
به شکل زیر می‌توان صورت‌بندی کرد: «وجود دارد افرادی که این افراد، الف‌اند و این افراد
ب‌اند». بنابراین، قضیه خارجی از جهت مضمون قابل تحلیل به دو قضیه حملی است که به
صورت عطفی ترکیب شده‌اند... قضیه خارجی در واقع مجموعه‌ای از تعدادی قضایای شخصی
است که تحت نام واحدی درآمده‌اند (فرامرز قراملکی ۱۳۷۳ الف ص ۱۳۸).

قضیه «همه دانشجویان موفق شدند» قابل انحلال به چند قضیه اتمیک است (فرامرز
قراملکی ۱۳۷۳ ب ص ۳۸۳).

تقسیم قضیه مسور به مسور کلی و مسور وجودی نزد منطق دانان جدید، تنها صوری کردن
تقسیم قضیه مسور به قضیه حقیقی و خارجی است (همان ص ۳۸۲).

مفاد قضیه حقیقیه منطبق است بر تحلیلی که منطق دانان جدید از قضایای کلی ارائه
می‌کنند و مفاد قضیه خارجی نیز منطبق است بر آنچه در منطق جدید در مورد قضیه وجودیه
بیان می‌شود (همان ص ۳۸۴).

لازم به ذکر است که مقصود از «قضیه اتمیک» و «قضیه وجودی» در منطق جدید، به ترتیب، همان

«قضیه شخصی» و «قضیه جزئی» در منطق قدیم است.

۳-۶. عسکری سلیمانی امیری

عسکری سلیمانی امیری، در رساله کارشناسی ارشد خود که در سال ۱۳۷۶ دفاع و در ۱۳۷۸ در قالب یک کتاب منتشر کرده است، بر خلاف مطهری و جوادی آملی، مثال‌های لاهیجی و سبزواری را قضیه خارجی می‌داند و قرار گرفتن آن در کبرای قیاس را می‌پذیرد:

قضایایی از قبیل «کل من فی العسکر قتل» قضایایی کلی هستند و چون مضمون آن‌ها در مورد افراد خارجی محقق الوجود است، قضیه‌ای خارجی هستند. این قضیه می‌تواند کبرای قیاس نیز واقع شود؛ ... اما این که این نوع قضایا در علوم به کار می‌آیند یا خیر، مسئله مستقلی است که به بحث کلیت و جزئیت و خارجی و حقیقی بودن قضایا مربوط نمی‌شود (سلیمانی امیری ۱۳۷۸ ص ۷۴).

سلیمانی امیری بر خلاف فرامرز قراملکی ارتباطی میان تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجی و تقسیم قضایا به کلیه و جزئی نمی‌بیند:

تقسیم قضایا به حقیقی و خارجی از بحث کلیت و جزئیت باب قضایا جداست. (همان ص ۷۶).
قضایای خارجی از آن جهت که ادات عموم بر آن داخل می‌شود از نظر صورت منطقی، کلی است. (همان ص ۷۷).

با وجود این، سلیمانی امیری قضایای خارجی را در حکم قضایای شخصی می‌داند:

قضایای خارجی، هر چند بر سر آن‌ها ادات عموم وارد شده باشد، در حکم چند قضیه شخصی هستند و در واقع، کلیتی ندارد، اما این حکم به لحاظ علم منطق نیست ... و شخصی بودن این نوع قضایا یک مطلب فرامنتقی است؛ یعنی همان طور که تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجی تقسیمی فرامنتقی است، هم‌چنین، شخصی دانستن قضایای کلی خارجی نیز بر اساس دیدگاهی فرامنتقی است و علت این امر آن است که عنوان موضوع در قضیه فقط مشیر به افراد است نه علت حکم، لذا راه به دست آوردن کلیت این نوع قضایا استقرا است. (همان ص ۷۷).

به نظر می‌رسد که سلیمانی امیری می‌خواهد بگوید که قضایای خارجی کلیه از نظر معنا و مفهوم کلی هستند و مترادف با قضایای شخصی نیستند، اما در عین حال، هم‌ارز و معادل قضایای شخصی هستند و می‌دانیم که ترادف با هم‌ارزی و تعادل یکی نیست. هر دو مترادفی هم‌ارز و معادل هستند اما عکس آن برقرار نیست و دو مفهوم نامترادف می‌توانند هم‌ارز و معادل باشند (مانند مثال «انسان» و «ناطق» که نامترادف‌اند اما هم‌ارز، معادل و مساوی هستند).

۳-۷. محمد کردی

محمد کردی نیز در کتابی که در سال ۱۳۸۱ نگاشته، مانند نائینی، محمد تقی آملی و فرامرز قراملکی و بر خلاف مطهری و جوادی آملی، قضایای خارجی را شخصی دانسته است:

نمی‌توان گفت که ساختار قضیه «همه بچه‌های کلاس به اردو رفتند» به نحو موجبه کلیه است. هم‌چنین، نمی‌توان گفت که صورت این قضیه کلی است، ولی ماده آن جزئی است؛ زیرا اولین

شرط موجبه کلیه این است که موضوع قضیه، معنای کلی را افاده کند. (کردی ۱۳۸۱ ص ۲۷).
قضیه «همه بچه‌های کلاس به اردو رفتند» ... موضوعش کلی نیست، بلکه مجموعی از جزئیات است. (همان ص ۲۸).
قضایایی مانند «همه بچه‌های کلاس به اردو رفتند» ... یک قضیه شخصی است. (همان ص ۳۶).

عبد الرزاق [لاهیجی] برای تبیین قضایای خارجی، از قضایای شخصی استفاده می‌کند. قضیه «قتل من فی الدار» یک قضیه شخصی است، نه قضیه‌ای که موضوع آن کلی است؛ لذا نمی‌تواند، نماد قضایای خارجی باشد. (همان ص ۱۰۱).
در قضایای خارجی، ... حکم حقیقتاً کلیت ندارد و بازگشت این قضایا به قضایای شخصی خواهد بود. به عنوان مثال، اگر قضیه «کل لون بیاض» به نحو قضیه خارجی اعتبار شود، به قضایای شخصی باز می‌گردد، یعنی این قضیه مجموعی از چند قضیه شخصی می‌شود. همان طور که قضیه «هلکت المواشی» مجموعی از چند قضیه شخصی است. روشن است که چند قضیه شخصی، نمی‌تواند یک قضیه کلی بسازد. ... در قضایای خارجی، موضوع از مجموعه محدودی از جزئیات حکایت می‌کند. (همان ص ۱۱۲-۱۱۴).
بازگشت قضایای خارجی به قضایای شخصی خواهد بود. (همان ص ۱۴۱).

کردی ولی عباراتی نیز دارد که به نظر می‌رسد سخن مطهری را که قضایای کلیه خارجی نیز داریم پذیرفته است:

در اینجا [تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجی]، قضایای کلیه در مقابل قضایای شخصی است، نه در مقابل موجبه جزئیه. این که شهید مطهری می‌گوید که مقسم، قضایای کلیه است، ناظر به همین معناست؛ زیرا در قضایای شخصی، بحث اعتبار حقیقیه و خارجی اصلاً فرض ندارد. (کردی ۱۳۸۱ ص ۱۳۹).

۳-۸. احمد ابوترابی

احمد ابوترابی نیز در کتابی که در سال ۱۳۹۴ نگاشته بود نظر مطهری و جوادی آملی را که قضیه خارجی را کلیه و نه شخصی می‌دانند می‌پذیرد ولی در مقاله‌ای که به سال ۱۳۹۹ می‌نویسد این نظریه را مردود می‌شمارد. او در کتاب خود نوشته بود:

در باره کلی بودن یا نبودن قضایای خارجی، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. به نظر می‌رسد از میان این دیدگاه‌ها، این دیدگاه درست است که **قضایای خارجی می‌توانند کلی باشند و گاهی دارای «سور کلی» اند**، اما شامل افراد مفروض الوجود نمی‌شوند. به علاوه موضوع قضیه خارجی هم می‌تواند کلی و قابل صدق بر کثیرین باشد و محدودیت آن به وجود خاص، ناشی از مفاد قضیه و به قرینه مناسبت حکم و موضوع است. لذا در مثال «أکرّم من فی الدار» هرچند مصادیق قضیه، محدود به افراد موجود در حال حاضر است، اما **صورت منطقی این قضیه، کلی است**. (ابوترابی ۱۳۹۴ ص ۴۴۴).

ابوترابی اما در مقاله خود، سخن مطهری و جوادی آملی را به صورت زیر گزارش و سپس نقد می‌کند. در مقام گزارش، می‌نویسد:

مؤید سوم بر اینکه قضایای خارجیه را نباید منحصر به قضایای کلی کرد، این است که به باور برخی از منطق‌دانان، قضایای خارجیه کلی، به قضایای شخصیه برمی‌گردند ... برخی [دیگر، مانند مطهری و جوادی آملی،] بر این باورند که قضایای خارجیه کلی‌اند و کلی بودن آن‌ها به معنای بازگشت به قضایای شخصیه نیست. البته منشأ کلی دانستن آن‌ها، استقرا و تجربه است (مطهری، ۱۳۶۸، ج. ۹، ص ۶۰۲-۶۰۴؛ ر. ک: جوادی آملی ۱۳۸۳، ج. ۱۳، ص ۳۲۴-۳۲۷) و از این رو معتقدند قضایای کلی تجربی، مانند «آب در صد درجه به جوش می‌آید»، قضیه خارجیه است؛ ... اما قضیه «همه افراد لشکر کشته شدند»، قضیه خارجیه نیست، بلکه قضیه شخصیه است. (ابوترابی ۱۳۹۹ ص ۲۳).

ابوترابی دلایل جوادی آملی بر کلی بودن قضایای خارجیه را در مقاله ۱۳۹۹ خود چنین گزارش می‌کند: مهم‌ترین زمینه دیدگاه یاد شده این است که: اولاً، در منطق، تنها قضایای موجه کلیه به حقیقه و خارجیه تقسیم شده‌اند؛ ثانیاً، گاهی ملاک حکم در قضایای کلیه ... طبیعت و ماهیت نبوده تا حقیقه باشند، بلکه کلیت آن‌ها مستند به مراجعه به عالم خارج است و براین اساس، برخی از اندیشمندان معاصر تصریح کرده‌اند بر خلاف قضایای شخصیه که کاربردی در علوم ندارند، قضایای خارجیه چون کلی هستند، می‌توانند در علوم به کار روند (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۳۲۴). (ابوترابی ۱۳۹۹ ص ۲۳).

بنا به این عبارت، دلیل اول جوادی آملی این است که مقسم قضایای حقیقه و خارجیه «موجه کلیه» است و بنابراین، شامل قضایای شخصیه نمی‌شود و دلیل دوم این است که قضایای علوم تجربی همگی کلی و خارجی هستند و بنابراین، قضایای کلیه خارجیه داریم. ابوترابی، سپس به نقد این دو دلیل می‌پردازد. در نقد دلیل نخست، ابوترابی می‌نویسد:

به نظر می‌رسد هیچ یک از دو دلیل یاد شده برای اثبات ضرورت کلی بودن قضایای خارجیه کافی نیست؛ زیرا ... طرح این بحث [تقسیم قضیه به حقیقه و خارجیه] در ضمن قضایای کلیه، تنها برای توجه دادن به این مطلب بوده است که ممکن است قضیه‌ای در شکل و صورت کلی باشد، اما معنایی دیگر از آن اراده شده باشد. ... (ابوترابی ۱۳۹۹ ص ۲۴).

در نقد دلیل دوم، نیز، سه اشکال وارد می‌سازد که اشکال نخست این است که قضایای تجربی یکی از این دو حالت هستند: یا در آنها ضرورت وجود دارد (چنان که ارسطو و ابن‌سینا می‌پنداشتند) که در این صورت، حقیقه هستند و یا در آنها ضرورت وجود ندارد (چنان که متأخرین می‌پندارند) که در این صورت، شخصیه هستند و حالت سومی وجود ندارد:

وجود قضایای تجربی را نیز نمی‌توان دلیلی بر کلی بودن قضایای خارجیه به معنای منطقی آن دانست؛ زیرا کلی به معنای رایج در منطق، افراد محقق و مقدر را دربرمی‌گیرد که حقیقه است. اما اگر آن را تنها به معنای همه افراد موجود در هر سه زمان - نه در یکی از سه زمان - بگیریم که گویا مراد آن‌ها همین است، به بازگشت آن به شخصیه اعتراف کرده‌ایم؛ زیرا منحصر کردن

به افراد و اشخاص موجود در سه زمان، به معنای منحصر کردن به اشخاص است. پس در واقع شخصیه است. (ابوترابی ۱۳۹۹ ص ۲۴).

اشکال دوم اما به استقرایی صرف بودن قضیه خارجی و استقرایی صرف نبودن قضایای تجربی برمی‌گردد: افزون بر این، از جهت ملاک صدق نیز اگر صدق این قضایا [= قضایای خارجی] از مراجعه به خارج به دست آمده باشد، بر بیش از موارد استقرا شده دلالت ندارد. گواه درستی این ادعا این است که منطق دانان برای توجیه قوانین تجربی استقرا را کافی نمی‌دانند، بلکه به دنبال برگرداندن این حکم کلی به طبیعت هستند و برای دستیابی به آن، به برخی قواعد کلی فلسفی، مانند قاعده علیت، تمسک جسته‌اند. (ابوترابی ۱۳۹۹ ص ۲۴-۲۵).

اشکال سوم اما به همان جزئی شدن قضیه خارجی راجع است:

بنابراین، باید گفت مراد از احکام تجربی نیز قضایایی کلی است که افراد مقدره الوجود را نیز در برمی‌گیرد و در نتیجه، نباید آن‌ها را خارجی به شمار آورد، وگرنه اشکال ابن‌سینا و محقق طوسی بر قضایای خارجی ... یعنی تناقض ادعای کلی بودن با محدود بودن آن به افراد موجود در یکی از سه زمان، بر آن وارد خواهد بود. (ابوترابی ۱۳۹۹ ص ۲۵).

ابوترابی سپس به تحلیل خود در کتاب پیشین خویش - که در بالا نقل کردم - می‌پردازد و آن را مبتنی بر تعریف رایج منطق دانان از قضایای حقیقیه و خارجی می‌داند و از آنجا که در مقاله اخیر خود از تعریف رایج منطق دانان مسلمان عبور کرده و تعریف جدیدی از قضایای حقیقیه و خارجی ارائه کرده است، تحلیل پیشین خود در آن کتاب را مرجوح می‌شمارد (ابوترابی ۱۳۹۹ ص ۲۵).

۹-۳. مهدی عظیمی

مهدی عظیمی نیز اخیراً قضیه خارجی را عطف چند قضیه شخصیه دانسته است. او در آغاز گزاره‌های کلی را از دیدگاه ابن‌سینا به دو قسم برآمده از برهان (قضیه حقیقیه) و برآمده از استقرای تام (قضیه خارجی) تقسیم می‌کند و سپس قسم دوم را از دیدگاه منطقی معادل عطف چند قضیه شخصیه می‌داند: بوسعید مدعی است که هر گزاره کلی تنها از رهگذر شناخت جزئی‌هایش، و در بُن از طریق شناخت گزاره‌های شخصی مندرج در آن، شناخته می‌شود. ابن‌سینا، اما، قائل به تفکیک است و می‌گوید که برخی از گزاره‌های کلی چنین‌اند و برخی چنین نیستند. وی این تفکیک را، به سبب خلأ مفهومی، از طریق مفاهیم در دسترس خویش، یعنی استقرا و برهان، توضیح می‌دهد: گزاره‌های کلی برآمده از استقرای تام شناخت‌شان وابسته به شناخت گزاره‌های شخصی مندرج در آن‌هاست، ولی گزاره‌های کلی حاصل از برهان چنین نیستند. ... شرطی به‌کاررفته در دامنه سور کلی شرطی اتقاقی‌ست؛ زیرا از نظر منطقی، مبتنی بر عطف شماری از گزاره‌های شخصی‌ست، و از عطف جز معیت و مصاحبت، که مفاد شرطی اتقاقی‌ست، نتیجه نمی‌شود. ... و چنین گزاره‌ای در واقع همان چیزی‌ست که متأخران آن را گزاره کلی خارجی نامیده‌اند. (عظیمی ۱۴۰۲ ص ۱۸۴).

عظیمی از این سخنان این نتیجه منطقی-معرفت‌شناسانه را گرفته است که قضیه خارجی نمی‌تواند

در کبرای قیاس قرار بگیرد زیرا دور لازم می‌آید و بنابراین، قیاس با کبرای خارجی عقیم و غیر منتج است: راه‌حل بوعلی را می‌توان با زبان گزاره‌های حقیقی و خارجی چنین بازگفت که بوسعید در واقع میان این دو قسم گزاره تفکیک نکرده است. در *Baraba* و *Celarent* اگر کبرا خارجی باشد، دور پیش می‌آید؛ ولی اگر حقیقی باشد، دور پدید نمی‌آید.

از این رهگذر می‌توان یک نتیجه تاریخی هم گرفت؛ و آن این است که در منطق دوره اسلامی اگرچه ظاهراً شمس‌الدین سمرقندی نخستین (و واپسین) منطق‌دانی است که تمایز گزاره‌های حقیقی و خارجی را در اعتبارسنجی قیاس‌ها به حساب آورده است ...، با این حال، بارقه آن را در همین مکاتبه بوعلی و بوسعید می‌توان دید. زیرا از پاسخ بوعلی برمی‌آید که خارجی یا حقیقی بودن مقدمات قیاس در انتاج یا عدم انتاج آن مؤثر است. (همان ص ۱۸۵).

به نظر می‌رسد که عظیمی نیز مانند نائینی مباحث منطقی (قیاس و انتاج) را با مباحث معرفت‌شناختی (افاده، مفید بودن، معرفت‌بخش بودن، و دوری بودن) خلط کرده است، و چنان که گفتیم، این خلطی است که در سنت منطق قدیم بسیار شایع بوده (فلاحی ۱۴۰۲ ب) و پارادوکس بوسعید نمونه بارز آن است. (عظیمی ۱۴۰۲).

۴. موافقان کلی شمردن قضیه خارجی

به نظر می‌رسد صرف نظر از اینکه گزاره‌هایی مانند «کل من فی العسکر قتل» خارجی هستند یا نه، اینکه به طور مطلق، «آیا قضیه خارجی می‌تواند (یا باید) کلی باشد؟» سؤال دیگری است که جداگانه باید به آن پرداخت. به نظر می‌رسد که افراد زیر، دست کم در برخی از آثارشان، مدعی شده‌اند که قضیه خارجی می‌تواند واقعا کلی باشد: روح الله خمینی، مرتضی مطهری، عبدالله جوادی آملی، عسکری سلیمانی امیری، احمد ابوترابی. هم‌چنین، به نظر می‌رسد که مطهری و جوادی آملی که مقسم قضایای حقیقیه و خارجی را «موجبه کلیه» می‌دانند ناگزیر باید به این حکم قوی‌تر تن دهند که قضیه خارجی «باید» کلی باشد، هرچند این حکم قوی‌تر در آثار ایشان به صراحت نیامده است. در این میان، سلیمانی امیری، قضایای خارجی (اعم از مثال‌های ابن‌سینا و مثال‌های لاهیجی) را به لحاظ صورت و معنا کلی می‌داند و به لحاظ منطقی (یا فرامنطقی) هم‌ارز و معادل شخصیه می‌گیرد.

۵. پیشینه شخصی شمردن قضیه خارجی

به نظر می‌رسد نخستین کسی که قضیه خارجی را در حکم قضیه جزئیه (و نه شخصیه) در نظر گرفته ابن‌سینا است. او در نقد کسانی که قضیه کلیه را به صورت خارجی تفسیر کرده‌اند می‌گوید که در این تفسیر، همه مصادیق موضوع لحاظ نشده بلکه فقط بعضی از مصادیق مورد توجه قرار گرفته است. تقریر ابن‌سینا از این تفسیر و نقد او بر آن چنین است:

و قوم يجعلون المطلق ما كان موضوعاته حاصله بالفعل في زمان ما حتى يكون قولنا: «كل أبيض» معناه أن «كل أبيض موجود بالفعل في زمان ما» ... و على الرأي الثالث أن كل واحد من الموجودين في وقت ما ب فإنهم موصوفون بأنهم أ في ذلك الوقت. و هذا الرأي الثالث سخيف

مختل فإن كل واحد من الموجودين في وقت ما ب - إذا لم يصرح بالشرط المذكور - كانوا بعض ما يوصف بـ، و قولك «كل ب» أعم من ذلك. (الشفاء، القياس ص ۲۸-۲۹).

و اعلم أن قولنا «كل كذا كذا» ليس يُعنى به كل موجودين كذا في زمان ما، فإن الموجودين من الناس في زمان ما بعض الناس لا كل الناس. (همان ص ۸۴).

ظاهر این دو عبارت این است که قضیه خارجیۀ کلیۀ «کل ب آ» در حقیقت یک قضیه حقیقیۀ جزئیۀ و در حکم «بعض ب آ» است و به نظر می‌رسد که معاصران احتمالاً چنین برداشتی از این سخن ابن سینا داشته‌اند. اتفاقاً این برداشت را خواجه نصیر طوسی و قطب الدین رازی ذکر کرده‌اند و قطب رازی آن را به صراحت به ابن سینا نسبت داده است:

هذا الاعتبار يقتضي جزئية الحكم ... و اعلم أن الفساد في هذا الاعتبار إنما وقع لتقييد الموضوع بالزمان المعين فإن ذلك يجعل الحكم جزئياً لتعلقه ببعض ما يقال عليه الموضوع. (طوسی، ۱۳۷۵، ص ۱۹۳).

و نسب الشيخ في الشفاء هذا المذهب الى السخافة لوجهين احدهما ان محصله يرجع الى ان كل ج موجود في الخارج فهو ب و كل واحد من الموجودين في الخارج من ج بعض ما يوصف بـ - اذا لم يصرح بالشرط المذكور - فتقلب القضية الكلية جزئية (قطب رازی، ۱۳۹۳ ص ۲۶۳).

پیش از قطب رازی، هم‌نام او، قطب الدین شیرازی این اشکال را به زمان مند بودن قضایای خارجیۀ گره زده است:

و اشكال أنتست کی اگر معنی «کل ج ب» آن باشد کی «هر چه جیم است در خارج در ماضی یا در حال او ب است در آن وقت» بس نفع علمی کی در قدیم الزمان مستفاد بوده باشد بزمان ما نرسد لاقتصار احکامهم علی ما وجد فی زمانهم فی ذلك الوقت، بس ما استفادت نکنیم از سخن بقراط مثلاً کی در فصول گفته است کی «صاحب الاستسقاء اذا حدث به سعال فلیس یرجی معرفت حال این مستسقی» (قطب شیرازی، ص ۳۶۲).

به نظر می‌رسد که این ایراد در حقیقت به جزئیۀ زمانی بودن قضیه خارجیۀ اشاره دارد و نه به جزئیۀ افرادی بودن آن.

۶. دلیل جزئیۀ شمردن قضیه خارجیۀ

در این بخش و بخش‌های بعد، دلایلی خواهیم آورد بر اینکه جزئیۀ یا شخصیه شمردن قضیه کلیۀ خارجیۀ نادرست است. پیش از آن، تلاش می‌کنم با اصحاب این نظریه هم‌دلی کرده، دلایلی به سود جزئیۀ یا شخصی شمردن قضیه خارجیۀ ارائه کنم. به گمان من، در پس ذهن برخی از آنها که قضیه خارجیۀ را جزئیۀ یا شخصیه می‌پنداشته‌اند، احتمالاً دلایلی مشابه این‌ها بوده است.

یک دلیل که می‌توان بر جزئیة بودن قضیة خارجیة اقامه کرد نظر دارد به رابطۀ میان عقد الوضع و عقد الحمل در قضایای خارجیة. این دلیل را می‌توان در قالب استدلال سه‌مقدمه‌ای زیر ارائه کرد:

مقدمه ۱: قضایای خارجیة مبتنی بر «استقرا» هستند (نه «برهان»)

مقدمه ۲: در احکام کلی استقرایی، رابطۀ عقد الوضع و عقد الحمل «اتفاق» است (نه «لزوم»)

مقدمه ۳: رابطۀ «اتفاق» به صورت «عطفی» تحلیل می‌شود (نه «شرطی»)

پس: قضایای خارجیة به صورت عطفی تحلیل می‌شوند.

در توضیح استدلال، مناسب است که استنادهایی به سخنان معاصران نیز داشته باشیم:

۱. برخی از اندیشمندان (مانند مرتضی مطهری) تأکید کرده‌اند که قضایای خارجیة استقرایی هستند: قضایای خارجیة فقط محصول استقراء می‌تواند باشد، یعنی حتی محصول تجربه نمی‌تواند باشد. مثلاً اگر ما همه‌ی مردم تهران را استقراء بکنیم که مثلاً مسلمان هستند، می‌توانیم بگوییم: «کُلّ طهرانی مسلم». این می‌شود قضیة خارجیة. ولی چون این قضیة یک قضیة استقرایی است و مناط عقلانی و برهانی ندارد نمی‌توانیم بگوییم: «کُلّ طهرانی لا بدّ ان یکون مسلماً و یمتنع ان یکون غیر مسلم». اگر بخواهد چنین باشد باید مبدأ برهانی بگیرد و مبدأ برهانی هرگز شامل اینجور قضایا نمی‌شود (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۴۰۵).

این مقدمه را نگارنده این مقاله نیز پیش از این (۱۳۸۶) مورد تأکید قرار داده بوده است:

تفاوت دیگر این است که قضایای خارجیة اگر کلی باشند مبتنی بر تجربه و استقرای تام هستند و اگر جزئی باشند بر استقرای ناقص استوارند. این در حالی است که قضایای حقیقیة نیازی به استقرا ندارند و با نظر به مفهوم موضوع و محمول می‌توان حکم صادر کرد. (این شبیه رابطۀ قضایای پیشینی و پسینی از یک سو و شبیه رابطۀ قضایای تحلیلی و ترکیبی از سوی دیگر است) (فلاحی ۱۳۸۶ ص ۵۰).

۲. برخی دیگر از اندیشمندان (مانند فرامرز قراملکی) از استقرایی بودن قضایای خارجیة نتیجه گرفته‌اند که در این قضایا، رابطۀ عقد الوضع و عقد الحمل «اتفاقی» است:

[قضیة «هر الف ب است»] متضمن دو نسبت است: الف بودن ذات موضوع (عقد الوضع) و ب بودن آن (عقد الحمل)؛ ... همراهی و مصاحبت این دو وصف (الف بودن و ب بودن) بر دو قسم می‌تواند باشد: ۱. مصاحبت و تقارن اتفاقی، ۲. مصاحبت و تقارن لزومی. در برخی موارد تقارن صرفاً امری اتفاقی است؛ مانند قضیة «همه دانشجویان موفق شدند» (فرامرز قراملکی ۱۳۷۳ الف ص ۱۳۸).

مسأله نخست تقسیم قضایای مسور - یا قابل انحلال به عقیدین - به دو قسم حقیقی و خارجی است. ملاک این تقسیم‌بندی ساختار منطقی قضیة از حیث ارتباط عقیدین است: اقتران عقیدین در حقیقیة لزومی است، در حالی که در خارجیة اتفاقی است. (فرامرز قراملکی ۱۳۷۸ ص سی و

شش).

نیز (در همان مقاله سال ۱۳۸۶) به پیروی از فرامرز قراملکی بر این مقدمه تأکید کرده بود: تفاوت قضایای حقیقیه و خارجی در این است که قضایای خارجی تنها افراد موجود را شامل می‌شود و افراد فرضی و تقدیری را در بر نمی‌گیرد، برخلاف قضایای حقیقیه که هر دو قسم را شامل می‌شود. نسبت این دو نوع قضیه، شبیه قضایای ضروری و وجودی (در حملیات) و لزومی و اتفاقی (در شرطیات) است. «اقتران عقدین در حقیقیه لزومی است در حالی که در خارجی اتفاق است» (فرامرز قراملکی ۱۳۷۸ ص ۳۵). اگر رابطه موضوع و محمول (یا مقدم و تالی) ضروری باشد، مانند «هر انسان حیوان است»، هر مصداق موضوع، متصف به محمول خواهد بود خواه آن موضوع موجود باشد خواه فرضی و مقدر باشد. اما در قضایای وجودی (= غیرضروری) مانند «همه لشکریان کشته شدند»، رابطه موضوع و محمول، ضروری نیست و بنابراین، اگر سور قضیه کلی باشد تنها افراد موجود را در بر می‌گیرد و تنها افراد موجود هستند که متصف به محمول می‌شوند. (فلاحی ۱۳۸۶ ص ۵۰).

اتفاقی بودن رابطه عقدین در قضیه خارجی را نزد فیاض لاهیجی نیز به صورت بسیار گذرا می‌بینیم: غایبه آنه اتفق اجتماعهم فی ثبوت المحمول كما فی المثال، حیث إن ثبوت القتل لكل من زید و عمرو و بکر كان لمحض الاتفاق و اجتماعهم فی المعركة. (ثانی ۱۳۷۶ ص ۱۷۰-۱۷۱).

۳. از سوی سوم، می‌دانیم که قضیه اتفاقیه (دست کم در یکی از معانی آن، یعنی در اتفاقیه خاصه) به معنای صدق مقدم و تالی است، یعنی به معنای ترکیب عطفی مقدم و تالی است:

ساختار چنین قضیه‌ای را که قضیه خارجی می‌نامند به شکل زیر می‌توان صورت‌بندی کرد: «وجود دارد افرادی که این افراد، الفاند و این افراد باند». بنابراین، قضیه خارجی از جهت مضمون قابل تحلیل به دو قضیه حملی است که به صورت عطفی ترکیب شده‌اند. (فرامرز قراملکی ۱۳۷۳ الف ص ۱۳۸).

در تمایز قضیه خارجی و حقیقی، ... سخن در این است که تقارن عقد الوضع و عقد الحمل به صورت تلازم است و یا تقارن صرف (اتفاق). یعنی آیا تألیف عقد الوضع و عقد الحمل در قضیه به نحو لزومی است و یا عطفی؟ ... هر قضیه‌ای که در آن وصف عنوانی موضوع و عقد الحمل تقارن لزومی داشته باشند قضیه حقیقیه است و الا قضیه خارجی است (فرامرز قراملکی ۱۳۷۳ ص ۳۷۶).

از این سه مقدمه به آسانی می‌توان نتیجه گرفت که قضایای خارجی ترکیب عطفی دست کم دو قضیه شخصیه است و یا حتی بالاتر، یک قضیه جزئیه است:

مفاد قضیه حقیقیه منطبق است بر تحلیلی که منطق دانان جدید از قضایای کلی ارائه می‌کنند و مفاد قضیه خارجی نیز منطبق است بر آنچه در منطق جدید در مورد قضیه وجودیه بیان می‌شود (همان ص ۳۸۴).

بر پایه این استدلال، می‌توان قضیه خارجی کلیه را به صورت زیر تحلیل کرد:

هر الف ب است = این شیء الف است و این شیء ب است

$$Ax \& Bx =$$

$$\exists x (Ax \& Bx) \approx$$

به نظر می‌رسد این استدلالی است که احد فرامرز قراملکی برای تفسیر قضیه «خارجیه کلیه» به «ترکیب عطفی گزاره‌های اتمی» و گزاره‌های «وجودی» در ذهن داشته است.

۷. نقد دلیل جزئی دانستن قضایای خارجی

چنان‌که دیدیم، دلیل جزئی شمردن قضیه خارجی شامل سه مقدمه زیر بود:

مقدمه ۱: قضایای خارجی مبتنی بر «استقرا» هستند (نه «برهان»)

مقدمه ۲: در احکام کلی استقرایی، رابطه عقد الوضع و عقد الحمل «اتفاق» است (نه «لزوم»)

مقدمه ۳: رابطه «اتفاق» به صورت «عطفی» تحلیل می‌شود (نه «شرطی»)

پس: قضایای خارجی به صورت عطفی تحلیل می‌شوند.

نقدی که به این استدلال می‌توان وارد ساخت این است که هرچند هر سه مقدمه کاملاً صادق به نظر می‌رسند، مقدمه دوم و سوم اما تفسیر بردار هستند و باید بررسی شود که واژه «اتفاق» در آن دو به کدام معنا به کار رفته است. این اصطلاح در منطق دست کم به سه معنای زیر به کار می‌رود:

۱. اتفاقی خاص: ترکیب عطفی میان مقدم و تالی

۲. اتفاقی عام: صرف تالی (مستقل از صدق و کذب مقدم)

۳. اتفاقی اعم: نفی ترکیب عطفی میان مقدم و نقیض تالی (فلاحی ۱۳۸۸ ص ۱۰۶-۱۰۷).

این سه معنی را در سه مثال زیر برای شرطی‌های اتفاقی در زبان طبیعی می‌توان مشاهده کرد:

۱. اتفاقی خاص: اگر دروس ریاضی دشوار است دروس ادبی آسان است

۲. اتفاقی عام: حتی اگر باران بیارد به گردش می‌روم

۳. اتفاقی اعم: اگر به خانه من بیایی از تو پذیرایی می‌کنم.

به نظر می‌رسد که واژه «اتفاق» در مقدمه دوم استدلال را نباید به معنای «اتفاقی خاص» بگیریم بلکه باید آن را به معنای «اتفاقی اعم» بفهمیم. وقتی می‌گوییم «هر که در کلاس بود خوابش برد» این گزاره قضیه خارجی است اما معنایش نه اتفاقی خاص است، به این معنی که ترکیب عطفی «در کلاس بودن» و «خواب بودن» بر هر انسانی حمل شود:

۱. «هر کسی: هم در اتاق بود و هم خوابش برد»

نه اتفاقی عام، به این معنی که عنوان موضوع حذف شود و صرفاً عنوان محمول، یعنی «خواب بودن» بر هر انسانی حمل شود:

۲. «هر کسی: خوابش برد»

بلکه مقصود اتفافی اعم است، به این معنی که «در کلاس بودن» بدون «خواب بودن» از هر انسانی سلب شود:

۳. «[کسانی در اتاق بودند اما] هیچ کس نبود که هم در اتاق باشد و هم خوابش نبرده باشد»

اکنون اگر واژه «اتفاق» را به معنای «اتفافی خاص» بگیریم مقدمه دوم کاذب می‌شود و اگر آن را به معنای «اتفافی اعم» بگیریم مقدمه سوم کاذب می‌شود (و اگر به معنای اتفافی عام بگیریم هر دو مقدمه کاذب می‌شوند!). بنابراین، می‌بینیم که مغالطه استدلال یاد شده در این است که به اشتراک لفظ واژه «اتفاق» توجه نکرده است. با عطف توجه به این اشتراک لفظی می‌توان از چنگال این مغالطه رهید.

۸. هم‌ارزی قضیه خارجی و قضیه جزئی

اگر قضیه کلیه خارجی به دلیل بالا هم‌ارز قضیه جزئی نیست، آیا نمی‌توان گفت که شاید به دلیل دیگری معادل قضیه جزئی است؟ آیا این سینا به قضیه خارجی اشکال نگرفته بود که این قضیه معادل جزئی است؟

و قوم يجعلون المطلق ما كان موضوعاته حاصله بالفعل في زمان ما حتى يكون قولنا: «كل أبيض» معناه أن «كل أبيض موجود بالفعل في زمان ما» ... و على الرأي الثالث أن كل واحد من الموجودين في وقت ما ب فإنهم موصوفون بأنهم آ في ذلك الوقت. و هذا الرأي الثالث سخيّف مختل فإن كل واحد من الموجودين في وقت ما ب - إذا لم يصرح بالشرط المذكور - كانوا بعض ما يوصف ب، و قولك «كل ب» أعم من ذلك. (الشفاء، القياس ص ۲۸-۲۹).

و نسب الشيخ في الشفاء هذا المذهب الى السخافة لوجهين احدهما ان محضه يرجع الى ان كل ج موجود في الخارج فهو ب و كل واحد من الموجودين في الخارج من ج بعض ما يوصف ب - اذا لم يصرح بالشرط المذكور - فتقلب القضية الكلية جزئية (قطب رازی، ۱۳۹۳ ص ۲۶۳).

نگارنده در مقاله دیگری نشان داده است که این مدعا اصولاً باطل است (فلاحی ۱۴۰۲ ص ۲۱) و طبیعتاً نمی‌تواند هیچ دلیل دیگری داشته باشد. برای این، دو جمله خارجی زیر را در نظر بگیرید:

۱. «هر که در خانه بود کشته شد»

۲. «برخی از کسانی که در خانه بودند کشته شدند».

در اینجا رابطه این دو گزاره رابطه یک‌طرفه است و از خارجی کلیه می‌توان خارجی جزئی را به دست آورد اما عکس این صحیح نیست. در مثال بالا، گزاره (۱) مستلزم گزاره (۲) است اما گزاره (۲) مستلزم گزاره (۱) نیست. این نشان می‌دهد که یکی گرفتن کلیه‌ها و جزئی‌ها به هیچ وجه درست نیست حتی اگر این سخن منسوب به ابن سینا باشد و در کلمات بزرگانی مانند قطب رازی به آن اشارت رفته باشد. از سوی دیگر، گزاره‌های (۱) و (۲) هر دو مستلزم گزاره جزئی حقیقیه هستند:

۳. «برخی از کسانی که در خانه‌اند کشته می‌شوند».

اما گزاره جزئیة حقیقه مستلزم هیچ یک از گزاره‌های (۱) و (۲) نیست (فلاحی ۱۴۰۲ ص ۲۱).
در واقع، موجبه کلیه خارجیه اخص مطلق از موجبه جزئیة خارجیه است و موجبه جزئیة خارجیه نیز اخص مطلق از موجبه جزئیة حقیقه است (خونجی ۱۳۸۹ ص ۱۵۶-۱۵۷؛ سمرقندی ۱۳۹۹ ص ۲۵۴؛ ۱۴۰۲ ص ۲۰۴-۲۰۵؛ قطب رازی ۱۳۹۳ ص ۲۶۷ س ۱۹-۲۱) و در نتیجه، موجبه کلیه خارجیه اخص مطلق از موجبه جزئیة حقیقه است (سمرقندی ۱۴۰۲ ص ۲۰۵ پانویشت ۱).

۹. دلیل شخصیة شمردن قضیه خارجیة

در سمانتیک منطق جدید معروف است که اگر دامنه سخن منتناهی باشد می‌توان گزاره‌های کلی را به صورت ترکیب عطفی چند گزاره شخصی نوشت. برای نمونه، اگر دامنه سخن شامل سه عضو a ، b و c باشد آنگاه گزاره کلی $\forall x Fx$ را می‌توان به صورت ترکیب عطفی $Fa \& Fb \& Fc$ نوشت و گزاره جزئی $\exists x Fx$ را می‌توان به صورت ترکیب فصلی $Fa \vee Fb \vee Fc$ نوشت (موحد، ۱۳۶۸، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ نبوی ۱۳۷۷ ص ۱۴۱-۱۴۲؛ تیدمن و کپین ۱۳۸۳ ص ۴۳-۴۴). به عبارتی دیگر، در این دامنه سخن، هم‌ارزی‌های زیر را داریم:

$$\forall x Fx \equiv (Fa \& Fb \& Fc)$$

$$\exists x Fx \equiv (Fa \vee Fb \vee Fc)$$

این دو هم‌ارزی در هر دامنه سخن که صرفاً شامل سه عضو a ، b و c باشد صادق است. بنابراین، گزاره خارجی «همه پیامبران مرد هستند» معادل است با اینکه «آدم (ع) مرد است و ... و محمد (ص) مرد است» که یک ترکیب عطفی با ۱۲۴ هزار مؤلفه عطفی است. به نظر می‌رسد یکی از عباراتی که از رساله دکتری احد فرامرز قراملکی نقل کردم که قضیه خارجیة را مجموعی از چند گزاره اتمی می‌گرفت ناظر به همین مسئله است.

هم‌ارزی نخست از دو هم‌ارزی یاد شده در بالا دو پیامد مهم دارد: از یک سو نشان می‌دهد که قضیه خارجیة در واقع ترکیب عطفی چند گزاره شخصی است و از دیگر سو این نتیجه شگفت‌انگیز را آشکار می‌سازد که گزاره کلی در منطق جدید در حقیقت قضیه خارجیة است و نه قضیه حقیقه!

به نظر می‌رسد که دلیل دوم قابل تعمیم است به حالاتی که دامنه سخن نامتناهی باشد، البته با این هزینه که ترکیب عطفی هم نامتناهی شود. بنابراین، اگر دامنه سخن نامتناهی باشد گزاره‌های کلی را می‌توان به صورت ترکیب عطفی بی‌نهایت گزاره شخصی نوشت. برای نمونه، اگر دامنه سخن شامل بی‌نهایت عضو a ، b ، c ، ... باشد آنگاه گزاره کلی $\forall x Fx$ را می‌توان به صورت ترکیب عطفی $Fa \& Fb \& Fc \& \dots$ نوشت و گزاره جزئی $\exists x Fx$ را نیز می‌توان به صورت ترکیب فصلی $Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots$ تحلیل کرد. به عبارتی دیگر، در این دامنه سخن نامتناهی، هم‌ارزی‌های زیر را داریم:

$$\forall x Fx \equiv (Fa \& Fb \& Fc \& \dots)$$

$$\exists x Fx \equiv (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$$

بنابراین، با فرض اینکه تعداد انسان‌ها بی‌نهایت است، گزاره خارجی «همه انسان‌ها روی زمین زندگی می‌کنند» (فارغ از صدق و کذب آن) معادل است با اینکه «آدم (ع) روی زمین زندگی می‌کند و حوا (س) روی زمین زندگی می‌کند و ... و محمد (ص) روی زمین زندگی می‌کند و خدیجه (س) روی زمین زندگی می‌کند و ...».

حتی به نظر می‌رسد که این حکم نه تنها برای قضیه‌های خارجی صدق می‌کند بلکه برای قضیه‌های حقیقیه نیز صادق است. برای نمونه، قضیه حقیقه «هر عدد اول بزرگ‌تر از دو، فرد است» معادل است با ترکیب عطفی «۳ فرد است و ۵ فرد است و ۷ فرد است و ۱۱ فرد است و ...». بنابراین، انکار چنین حکم عامی بسیار شگفت‌انگیز خواهد بود!

به نظر می‌رسد که شخصی شمردن قضیه خارجی را از جنبه‌های گوناگون می‌توان نقد کرد. در ادامه، نخست به نقد این دلیل می‌پردازم و سپس دلایل مستقلاً بر نادرستی اصل مدعا ارائه می‌کنم.

۱۰. نقد دلیل شخصی شمردن قضیه خارجی

در دلیل یاد شده گفتم که قضیه خارجی در دامنه‌سختن‌های متناهی معادل ترکیب عطفی گزاره‌های شخصی راجع به اعضای دامنه سخن است. در اینجا این نقد به نظر می‌رسد که میان دو امر خلط شده است یعنی میان هم‌ارزی در یک فرض خاص و هم‌ارزی در همه فرض‌ها (یا به عبارتی دیگر، میان هم‌ارزی موضعی و هم‌ارزی فراگیر، و یا به تعبیری جامع‌تر، میان هم‌ارزی اتقافی و هم‌ارزی منطقی). در اینجا این نقد را به دو بیان مختلف می‌آورم: یکی به زبان طبیعی تا برای کسانی که در منطق جدید متخصص نیستند قابل فهم باشد و دیگری به زبانی کمی‌صوری‌تر که نیاز به آشنایی با منطق جدید دارد.

بیان اول: به زبان طبیعی

فرض کنید که در خانه فقط زید و عمرو و بکر هستند. آیا دو جمله زیر:

۱. هر که در خانه است گرسنه است

۲. زید گرسنه است و عمرو گرسنه است و بکر گرسنه است

به یک معنی هستند؟ و اگر به یک معنی نیستند آیا می‌توان از هر یک از این دو گزاره به دیگری رسید؟ در نگاه بدوی، به نظر می‌رسد که این دو گزاره معادل هستند و از این رو، ما دو گزاره صادق زیر را داریم:

۳. اگر هر که در خانه است گرسنه است آنگاه زید گرسنه است و عمرو گرسنه است و بکر گرسنه است.

۴. اگر زید گرسنه است و عمرو گرسنه است و بکر گرسنه است آنگاه هر که در خانه است گرسنه است.

این دو گزاره شرطی، در فرض یادشده (اینکه در خانه فقط زید و عمرو و بکر هستند)، صادق‌اند؛ اما در

فرض‌های دیگر (مانند اینکه در خانه فقط زید و عمرو و محمد هستند) کاذب‌اند. این نشان می‌دهد که قضیهٔ خارجیۀ (۱) و ترکیب عطفی (۲) نه مترادف‌اند و نه منطقی‌معادل. اگر دو گزاره مترادف باشند یا دست کم منطقی‌معادل باشند باید در هر فرضی که یکی صادق است دیگری هم صادق باشد و ممکن نیست که در یک فرض یکی صادق و دیگری کاذب شود.

برای دقیق‌تر شدن بحث، دو فرض یاد شده در پاراگراف پیشین را به صورت جداگانه می‌نویسیم:

(*) در خانه فقط زید و عمرو و بکر هستند

(○) در خانه فقط زید و عمرو و محمد هستند.

آشکار است که گزارهٔ (*) مستلزم هر دو گزارهٔ (۳) و (۴) است و بنابراین، هم‌ارزی دو گزارهٔ (۱) و (۲) را نتیجه می‌دهد؛ اما گزارهٔ (○) مستلزم هیچ یک از دو گزارهٔ (۳) و (۴) نیست و بنابراین، هم‌ارزی دو گزارهٔ (۱) و (۲) را نتیجه نمی‌دهد. گزارهٔ (*) مقدمهٔ پنهانی است که هم‌ارزی دو گزارهٔ (۱) و (۲) بر آن استوار است و کسانی که دو گزارهٔ (۱) و (۲) را هم‌ارز می‌دانند غالباً متوجه این مقدمهٔ پنهان نیستند یا به صراحت به آن اشاره نمی‌کنند.

افزون بر این، دو گزارهٔ شرطی (۳) و (۴) خود با هم یک تفاوت بسیار مهم دارند و آن اینکه صدق آن دو، در واقع، بر دو فرض ساده‌تر از (*) و کاملاً جدا استوار است و این گواه دیگری است بر اینکه مقدم و تالی آنها در واقع نه مترادف هستند و نه معادل. گزارهٔ شرطی (۳) مبتنی بر فرض ساده‌تر زیر است:

۵. زید و عمرو و بکر در خانه هستند.

آشکار است که صدق گزارهٔ شرطی (۳) نیازمند فرض قوی (*) نیست بلکه صرفاً به کمک گزارهٔ حملی (۵) که در حقیقت ترکیب عطفی سه گزارهٔ حملی است اثبات می‌شود؛ هر کدام از این سه گزارهٔ حملی به همراه گزارهٔ (۱) قیاسی از شکل اول می‌سازد و به ما یک نتیجهٔ حملی می‌دهد که ترکیب این سه نتیجهٔ حملی، گزارهٔ (۲) را به دست می‌دهد. بنابراین، گزارهٔ (۵) به تنهایی مستلزم گزارهٔ (۳) است. در حقیقت، گزارهٔ (۵) یک مقدمهٔ پنهان است که برای رسیدن از گزارهٔ (۱) به گزارهٔ (۲) لازم است.

اما گزارهٔ شرطی (۴) مبتنی بر فرض دیگری است که آن هم ساده‌تر از فرض قوی (*) است:

۶. هر که در خانه است یا زید است یا عمرو است یا بکر است.

این گزاره در حقیقت یک قضیهٔ کلیهٔ خارجیۀ مرددهٔ‌المحمول است. استدلال از گزارهٔ حملی (۶) و گزارهٔ (۲) به گزارهٔ (۱) نه از شکل اول بلکه از نوع «قیاس مقسم» است که این‌سینا برای نخستین بار شناسایی و معرفی کرده بود.

آشکار است که بدون مقدمهٔ (۶) (یا گزاره‌ای مانند آن) نمی‌توان از مقدم گزارهٔ شرطی (۴) به تالی آن رسید و این گزارهٔ شرطی را اثبات کرد. بنابراین، مقدم و تالی آن دو معادل نیستند و اثبات از مقدم به تالی آن نیازمند یک قضیهٔ کلیهٔ خارجیۀ است. بدون داشتن این قضیهٔ کلیهٔ خارجیۀ (یا گزاره‌ای مانند آن) امکان نداشت که به قضیهٔ کلیهٔ خارجیۀ‌ای که در تالی گزارهٔ شرطی (۴) است برسیم. این نشان می‌دهد که تالی گزارهٔ شرطی (۴) واقعاً یک گزارهٔ کلی است و صرفاً معادل ترکیب عطفی چند گزارهٔ شخصی نیست.

در حقیقت، گزاره (۶) (یا گزاره‌ای مانند آن) یک مقدمه پنهان است که برای رسیدن از گزاره (۲) به گزاره (۱) لازم است.

بیان دوم: به زبان صوری

شش گزاره طرح شده در بیان اول را به زبان صوری می‌نویسیم. دو گزاره نخست با فرمول‌های زیر صورت‌بندی می‌شوند:

1. $\forall x (Fx \supset Gx)$
2. $Ga \& Gb \& Gc$

می‌خواهیم بررسی کنیم و بینیم که آیا این دو هم‌ارز هستند یا نه. بنابراین، استنتاج از هر کدام به دیگری را می‌نویسیم و به گزاره‌های شرطی زیر می‌رسیم:

3. $\forall x (Fx \supset Gx) \supset (Ga \& Gb \& Gc)$
4. $(Ga \& Gb \& Gc) \supset \forall x (Fx \supset Gx)$

اکنون فرض‌هایی که هر یک از دو استنتاج (یا دو گزاره شرطی) بر آن استوارند را می‌نویسیم:

5. $Fa \& Fb \& Fc$
6. $\forall x (Fx \supset x = a \vee x = b \vee x = c)$

اکنون می‌بینیم که فرمول (5) مستلزم فرمول (3) است:

7. $(Fa \& Fb \& Fc) \vdash \forall x (Fx \supset Gx) \supset (Ga \& Gb \& Gc)$

چنان که فرمول (6) مستلزم فرمول (4) است:

8. $\forall x (Fx \supset x = a \vee x = b \vee x = c) \vdash (Ga \& Gb \& Gc) \supset \forall x (Fx \supset Gx)$

خواننده آشنا با منطق جدید به آسانی می‌تواند نشان دهد که استنتاج‌های (7) و (8) در منطق محمول‌ها و این‌همانی به آسانی قابل اثبات هستند و اگر مقدمه‌های این دو استنتاج را حذف کنیم نتیجه آنها بدون مقدمه‌هایشان غیرقابل اثبات می‌شوند.^۱ این نشان می‌دهد که فرمول‌های (1) و (2) هم‌ارز نیستند زیرا برای رسیدن از هر کدام به دیگری نیاز به فرض جداگانه‌ای داریم.

در واقع باید گفت که هم‌ارزی دو فرمول (1) و (2)، یعنی فرمول زیر:

9. $\forall x (Fx \supset Gx) \equiv (Ga \& Gb \& Gc)$

نیازمند ترکیب عطفی دو فرض (5) و (6) است:

10. $(Fa \& Fb \& Fc) \& \forall x (Fx \supset x = a \vee x = b \vee x = c)$

که به معنای این فرض نخستین است که «در خانه فقط زید و عمرو و بکر هستند». به آسانی می‌توان نشان داد که این فرمول معادل فرمول ساده‌تر زیر است:

۱. در واقع می‌توان نشان داد که استنتاج‌های (7) و (8) را می‌توان در منطق مرتبه دوم به صورت استنتاج‌های دوطرفه زیر اثبات کرد:

1. $(Fa \& Fb \& Fc) \vdash \forall G [\forall x (Fx \supset Gx) \supset (Ga \& Gb \& Gc)]$

چنان که فرمول (6) مستلزم فرمول (4) است:

2. $\forall x (Fx \supset x = a \vee x = b \vee x = c) \vdash \forall G [(Ga \& Gb \& Gc) \supset \forall x (Fx \supset Gx)]$

این نشان می‌دهد که فرض‌های (5) و (6) به ترتیب قوی‌تر از فرمول‌های شرطی (3) و (4) هستند.

$$11. \forall x (Fx \equiv (x = a \vee x = b \vee x = c))$$

اکنون به آسانی دیده می‌شود که فرمول (9) از فرمول (11) قابل استنتاج است:

$$12. \forall x (Fx \equiv (x = a \vee x = b \vee x = c)) \vdash$$

$$\forall x (Fx \supset Gx) \equiv (Ga \& Gb \& Gc)$$

اینجا نیز خواننده آشنا با منطق جدید به آسانی می‌تواند نشان دهد که این استنتاج در منطق محمول‌ها و این‌همانی به آسانی قابل اثبات است و اگر مقدمه آن را حذف کنیم نتیجه آن بدون آن مقدمه غیرقابل اثبات می‌شود. این نشان می‌دهد که فرمول‌های (1) و (2) منطقی‌ها هم‌ارز نیستند زیرا هم‌ارزی آنها نیازمند یک فرض است یعنی یکی از فرمول‌های (10) یا (11).

فرمول‌های (5)، (6)، (10) و (11) صورت‌بندی مقدمه‌های پنهانی هستند که در اثبات هم‌ارزی فرمول‌های (1) و (2) به کار می‌روند و معمولاً مورد غفلت اصولیان و فیلسوفان قرار می‌گیرند، چنان که هواداران شخصیه‌انگاری قضایای خارجی مرتکب این غفلت شده‌اند.

۱۱. بررسی دلیل به صورت کلی‌تر

در بخش پیشین، گزاره‌های خارجی در قالب «هر الف ب است» را بررسی کردم. اکنون بحث را کلی‌تر پی می‌گیرم و به گزاره‌های کلی در قالب «هر چیز الف است» می‌پردازم. تفاوت این دو گزاره این است که بر خلاف گزاره «هر الف ب است» که هر دوی عقد الوضع و عقد الحمل را هم‌زمان دارد، گزاره «هر چیز الف است» فاقد عقد الوضع است و فقط شامل عقد الحمل می‌باشد (زیرا اگر شامل عقد الوضع بود می‌بایست معنایش این باشد که «هر چیز که چیز است الف است» که آشکارا شامل حشو است). هم‌چنین، بحث را از فرض دامنه‌های متناهی فراتر برده و به صورت کلی‌تر و شامل دامنه‌های نامتناهی پیش خواهم برد. در اینجا دو بیان صوری خواهم داشت: یکی سمانتیکی و دیگری برهانی.

بیان نخست: به زبان صوری-سمانتیکی

در بیان دلیل گفتم که در دامنه‌سختن‌های متناهی (و نامتناهی)، قضیه خارجی معادل ترکیب عطفی گزاره‌های شخصی راجع به اعضای دامنه سخن است. این مدعا سخنی کاملاً درست است اما از آن نتیجه نمی‌شود که به طور منطقی نیز، قضیه خارجی معادل ترکیب عطفی گزاره‌های شخصی است. برای درک تفاوت این دو مدعا، آنها را به صورت جداگانه می‌نویسم:

۱. قضیه خارجی در دامنه‌سختن‌های متناهی (و نامتناهی) معادل ترکیب عطفی گزاره‌های شخصی راجع به اعضای دامنه سخن است.

۲. قضیه خارجی، به طور منطقی، معادل ترکیب عطفی گزاره‌های شخصی است.

گزاره (۱) ناظر به درون تک تک دامنه‌سختن‌ها (متناهی یا نامتناهی) و راجع به تک تک آن دامنه‌سختن‌ها است، بر خلاف گزاره (۲) که مستقل از دامنه‌سختن‌ها و به صورت حکمی کلی و منطقی است. حکم (۱) گزاره‌ای صادق است و حکم (۲) گزاره‌ای کاذب. برای درک نادرستی حکم (۲) هم‌ارزی‌هایی را که در بخش مربوط به دلیل ذکر کردم برای یادآوری تکرار می‌کنم:

$$(\circ) \quad \forall x Fx \equiv (Fa \& Fb \& Fc \& \dots)$$

$$(\circ\circ) \quad \exists x Fx \equiv (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$$

و آنها را به صورت هم‌ارزی منطقی و در فرازبان سمانتیک بازنویسی می‌کنم:

$$(*) \quad \forall x Fx \models (Fa \& Fb \& Fc \& \dots)$$

$$(**) \quad \exists x Fx \models (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$$

دو حکم اخیر معادل دو حکم زیر هستند:

$$(\square) \quad \models \forall x Fx \equiv (Fa \& Fb \& Fc \& \dots)$$

$$(\square\square) \quad \models \exists x Fx \equiv (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$$

اکنون تمایز دو حکم (\circ) و $(\circ\circ)$ با دو حکم (\square) و $(\square\square)$ آشکارتر می‌شود زیرا دو حکم نخست مدعی صدق منطقی نیستند ولی دو حکم اخیر مدعی صدق منطقی هستند. دو حکم نخست فقط بیانگر صدق در «یک» فرض (یا تعبیر یا مدل یا جهان ممکن) «خاص» است اما دو حکم اخیر بیانگر صدق در «همه» فرض‌ها (یا تعبیرها یا مدل‌ها یا جهان‌های ممکن) است. اگر یک فرض خاص را در فرازبان منطق با نام خاص m نشان دهیم دو حکم (\circ) و $(\circ\circ)$ را به صورت زیر باید بازنویسی کنیم:

$$(\circ) \quad \models_m \forall x Fx \equiv (Fa \& Fb \& Fc \& \dots)$$

$$(\circ\circ) \quad \models_m \exists x Fx \equiv (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$$

اما دو حکم (\square) و $(\square\square)$ باید به صورت کلی‌تر زیر بیان شوند:

$$(\square) \quad \forall m \models_m \forall x Fx \equiv (Fa \& Fb \& Fc \& \dots)$$

$$(\square\square) \quad \forall m \models_m \exists x Fx \equiv (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$$

در دو حکم اخیر حرف m را فرامتنغیری در نظر بگیرید که مقصود از آن هر فرض دلخواهی باشد (و نه نام خاص برای یک فرض خاص. چنان که در دو حکم (\circ) و $(\circ\circ)$ بود).

دو حکم (\square) و $(\square\square)$ می‌گویند که در هر فرض (یا تعبیر یا مدل یا جهان ممکن)، هم‌ارزی یاد شده صادق است. اکنون آشکار است که این دو حکم در سمانتیک منطق گزاره‌ها نادرست هستند. اگر خواننده در نادرستی این دو حکم تردید دارد، به استدلال زیر توجه کند: کافی است برای نادرستی هر یک از دو حکم (\square) و $(\square\square)$ یک مدل نقض ارائه کنیم.

برای حکم (\square) این مدل نقض را در نظر بگیرید:

دامنه سخن = مجموعه اعداد طبیعی؛

Fx : « x فرد است»؛

نام‌های a, b, c ... به ترتیب نام اعداد فرد ۱، ۳، ۵، ... است.

در این مدل یا تعبیر، به اعداد زوج نامی اختصاص داده نشده است (و این شدنی است!). در این تعبیر، فرمول $\forall x Fx$ می‌گوید که «همه اعداد فرد هستند» که سخنی کاذب است؛ اما فرمول $(Fa \ \& \ Fb \ \& \ Fc \ \& \ \dots)$ می‌گوید «۱ فرد است و ۳ فرد است و ۵ فرد است و ...» که جمله‌ای صادق است. بنابراین، حکم (\square) نادرست است.

مدل نقض دیگر این است که همه نام‌های a, b, c ... به عدد فرد ۳ مثلاً نسبت داده شود. در این مدل نیز فرمول $\forall x Fx$ صادق می‌شود و فرمول $(Fa \ \& \ Fb \ \& \ Fc \ \& \ \dots)$ کاذب. برای حکم $(\square\square)$ ، مدل زیر را در نظر بگیرید:

دامنه سخن = مجموعه اعداد طبیعی؛

Fx : « x فرد است»؛

نام‌های a, b, c ... به ترتیب نام اعداد زوج ۲، ۴، ۶، ... است.

در این مدل یا تعبیر، به اعداد فرد نامی اختصاص داده نشده است (و این چنان که گفتیم شدنی است). در این تعبیر، فرمول $\exists x Fx$ می‌گوید «برخی اعداد فرد هستند» صادق است اما فرمول $(Fa \ \vee \ Fb \ \vee \ Fc \ \vee \ \dots)$ که می‌گوید «یا ۲ فرد است یا ۴ فرد است یا ۶ فرد است یا ...» کاذب است و بنابراین، حکم $(\square\square)$ نادرست است.

مدل نقض دیگر این است که همه نام‌های a, b, c ... به عدد زوج ۶ مثلاً نسبت داده شود. در این مدل نیز فرمول $\exists x Fx$ صادق می‌شود و فرمول $(Fa \ \vee \ Fb \ \vee \ Fc \ \vee \ \dots)$ کاذب.

بیان دوم: به زبان صوری-برهانی

از آنجا که منطق محمول‌ها صحت و تمامیت دارد، می‌توان دو حکم $(*)$ و $(**)$ از بخش قبل را به صورت نحوی یا برهانی نوشت:

$(\star) \quad \forall x Fx \dashv\vdash (Fa \ \& \ Fb \ \& \ Fc \ \& \ \dots)$

$(\star\star) \quad \exists x Fx \dashv\vdash (Fa \ \vee \ Fb \ \vee \ Fc \ \vee \ \dots)$

دو حکم اخیر در نظام‌های استنتاجی منطق محمول‌ها غیر قابل اثبات هستند. حکم نخست از راست به چپ نادرست است:

$(\diamond) \quad (Fa \ \& \ Fb \ \& \ Fc \ \& \ \dots) \vdash \forall x Fx$

و حکم دوم از چپ به راست:

$(\diamond\diamond) \quad \exists x Fx \vdash (Fa \ \vee \ Fb \ \vee \ Fc \ \vee \ \dots)$

خواننده خود می‌تواند تلاش کند در یکی از نظام‌های استنتاج طبیعی منطق محمول‌ها، این دو استدلال را اثبات کند و بالعیان ببیند که هیچ راهی برای اثبات این دو استدلال وجود ندارد. نشان می‌دهم که در نظام‌های استنتاج طبیعی منطق محمول‌ها، واقعا هیچ راهی برای اثبات این دو استدلال وجود ندارد.

برای استدلال نخست (\diamond) باید چنین عمل کرد:

- | | | |
|---|---------|-------|
| 1 | 1. Fa | مقدمه |
| 2 | 2. Fb | مقدمه |
| 3 | 3. Fc | مقدمه |
| 4 | 4. Fd | مقدمه |
| 5 | 5. Fe | مقدمه |

:

معرفی سور کلی ۱، ۲، ۳، ... $\forall x Fx$ n . $1, 2, 3, \dots$

اما چنین قاعده‌ای در نظام‌های استنتاج طبیعی وجود ندارد. محتوای این قاعده مفهوم «استقرا» را بیان می‌کند که با قیاس منطقی متفاوت است و در منطق «قیاسی» نامعتبر به شمار می‌رود. برای استدلال دوم ($\diamond\diamond$):

$(\diamond\diamond) \exists x Fx \vdash (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$

نیز باید چنین عمل کرد:

- | | | |
|---|------------------------------------|---------------|
| 1 | 1. $\exists x Fx$ | مقدمه |
| 1 | 2. $Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots$ | حذف سور وجودی |

اما چنین قاعده‌ای نیز در نظام‌های استنتاج طبیعی وجود ندارد. در واقع، استدلال‌های (\diamond) و ($\diamond\diamond$) به یک فرض اضافی یا مقدمه پنهان نیاز دارند که در زیر نشان داده‌ایم:

$(\diamond) \underline{\forall x (x = a \vee x = b \vee x = c \vee \dots)}, (Fa \& Fb \& Fc \& \dots) \vdash \forall x Fx$

$(\diamond\diamond) \underline{\forall x (x = a \vee x = b \vee x = c \vee \dots)}, \exists x Fx \vdash (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)$

با افزودن این فرض، استدلال اثبات‌پذیر می‌شود و بدون آن غیر قابل اثبات خواهد بود. این فرض اضافی

یک مقدمه پنهان است که معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد.^۱

جمع‌بندی

در این مقاله نشان دادیم که هیچ تفاوت معناداری وجود ندارد میان قضیه‌های خارجی ابن سینا مانند «هر شکل مثلث است» و «هر حیوان انسان است» و قضیه‌های خارجی نائینی و سبزواری مانند «هر که در خانه بود کشته شد» و «هر خانه در شهر ویران شد». موضوع همه این مثال‌ها «کلی حقیقی» است و نه «جزئی حقیقی» و بنابراین، هیچ کدام از این مثال‌ها قضیه شخصی یا مجموعی از قضایای شخصی نیستند.

در پایان مقاله، نشان دادیم که نه تنها این مثال‌ها قضیه شخصی یا مجموعی از قضایای شخصی نیستند، بلکه هم‌ارز یا معادل آنها هم نیستند. نشان دادیم که از نظر منطقی، نه می‌توان مجموعی از قضایای شخصی را از خارجیه کلیه نتیجه گرفت و نه بالعکس. استنتاج خارجیه کلیه از چند قضیه شخصی نیازمند یک مقدمه پنهان است که خود خارجیه کلیه مردده‌المحمول است و استنتاج قضایای شخصی از خارجیه کلیه نیازمند چند قضیه شخصی پنهان دیگر است.

هم‌چنین، نشان دادیم که قضیه خارجیه کلیه هم‌ارز و معادل قضیه خارجیه جزئیه نیست بلکه مستلزم یک‌طرفه آن است که در سنت منطق سینوی می‌گویند اخص مطلق از آن است. خارجیه کلیه حتی هم‌ارز «حقیقیه» جزئیه نیز نیست زیرا اینجا نیز رابطه یک‌طرفه است و از خارجیه کلیه می‌توان حقیقیه جزئیه را به دست آورد اما عکس این صحیح نیست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. در منطق مرتبه دوم می‌توان نشان داد که فرض اضافی یاد شده معادل هم‌ارزی دو فرمول دیگر است:

$$\forall x (x = a \vee x = b \vee x = c \vee \dots) \vdash \forall F [\forall x Fx \equiv (Fa \& Fb \& Fc \& \dots)]$$

$$\forall x (x = a \vee x = b \vee x = c \vee \dots) \vdash \forall F [\exists x Fx \equiv (Fa \vee Fb \vee Fc \vee \dots)]$$

برای اثبات راست به چپ این معادله‌ها، بهتر است حالات متناهی آن آزموده شود. در این صورت، با استقرای ریاضی می‌توان اثبات را تکمیل کرد.

سپاس‌گزاری

سال‌ها بود که می‌خواستیم محتوای این مقاله را به رشته نگارش درآوریم که فرصت آن دست نمی‌داد، تا اینکه با دوست گرامی آقای مبارک السعیدی اهل کشور کویت در این زمینه گفتگوی مفصلی داشتم که حاصل آن نگارش پیش‌نویس نخست این مقاله شد و از همین رو، از گفتگوی برانگیزاننده‌شان تشکر می‌کنم. هم‌چنین، همکار محترم، علیرضا دارابی، در گفتگویی که در موضوع مقاله داشتیم نکات ارزنده‌ای را عنوان کردند که از ایشان نیز بسیار سپاسگزارم. بیش از همه، از همکار گرامی، مهدی اسدی، به طور ویژه سپاس‌گزارم که پیش‌نویس‌هایی از مقاله را به دقت خواندند و گفتگوهای انتقادی فراوانی در باره محتوای مقاله با هم داشتیم که به رفع ابهام‌های فراوانی در مقاله انجامید. در نشست بزرگ‌داشت روز جهانی منطق که در پژوهشگاه دانش‌های بنیادی و به همت انجمن منطق ایران در تاریخ ۱۴۰۲/۱۰/۲۴ برگزار گردید، محتوای این مقاله ارائه شد و پرسش و پاسخ‌های حاضران به بالا رفتن وضوح این مقاله کمک شایان کرد که همین‌جا از ایشان سپاس‌گزارم. آشکار است که مسؤلیت همه کاستی‌های مقاله بر عهده نگارنده است و دوستان نام‌برده تنها در محسنات مقاله شریک‌اند.

منابع

- آملی، محمد تقی، (۱۳۷۷ق.)، *درر الفوائد*، مرکز نشر کتاب، تهران.
- ابن سینا، حسین، (۱۹۶۴)، *الشفاء، المنطق، القیاس، القاهرة، دار الکاتب العربی للطباعة و النشر*.
- ابن سینا، حسین، (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبيهات*، در ضمن شرح *الإشارات و التنبيهات للطوسی، الجزء الأول في المنطق*، قم، نشر البلاغة.
- ابن سینا، حسین، (۱۳۸۱)، *الاشارات و التنبيهات*، تصحیح مجتبی زارعی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- ابوترابی، احمد، (۱۳۹۴)، *چیستی و نقش قضایای تحلیلی و ترکیبی در منطق و معرفت‌شناسی*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ابوترابی، احمد، (۱۳۹۹)، «چیستی و کاربردهای قضیه خارجی در منطق و معرفت‌شناسی»، *معارف منطقی*، سال هفتم شماره ۱، ص ۷-۳۲.
- تیدمن، پل و هاوارد کهین، (۱۳۸۳)، *منطق محمول‌ها، درآمدی نو به منطق نمادین*، ترجمه رضا اکبری، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۰)، *شناخت‌شناسی در قرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، *تفسیر موضوعی قرآن کریم*، ج ۱۳، معرفت‌شناسی در قرآن، قم مرکز نشر اسراء.
- خونجی، افضل‌الدین، (۱۳۸۹)، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، مقدمه و تحقیق خالد الرویبه، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین - آلمان.
- سبزواری، ملاهادی، (۱۳۶۹)، *شرح منظومه، تصحیح و تعلیق از آیت الله حسن زاده آملی و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی*، تهران، نشر ناب.

- سلیمانی امیری، عسکری، (۱۳۷۸)، سرشت کلیت و ضرورت، پژوهشی در فلسفه منطق، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- سمرقندی، شمس الدین، (۱۳۹۹)، *قسطاس الافکار*، تحقیق و تصحیح اسدالله فلاحی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- سمرقندی، شمس الدین، (۱۴۰۲)، *شرح القسطاس*، تحقیق و تصحیح مهرداد حسن‌بیگی، تهران، انتشارات مولی.
- شیرازی، قطب الدین، (۱۳۶۹)، *درة التاج*، تصحیح سید محمد مشکوه، چاپ سوم، تهران، انتشارات حکمت.
- عظیمی، مهدی، (۱۴۰۲)، «پارادوکس بوسعید و راه حل بوعلی»، *جاویدان خرد* ۲۰، ش. ۲، صص ۱۵۹-۱۹۲.
- فرامرزی قراملکی، احد، (۱۳۷۳ الف)، *منطق (۱)*، تهران، دانشگاه پیام نور.
- فرامرزی قراملکی، احد، (۱۳۷۳ ب)، *تحلیل قضایا*، رساله دکتری به راهنمایی ضیاء موحد، تهران، دانشگاه تهران، دانشکده الهیات، گروه فلسفه و کلام اسلامی.
- فرامرزی قراملکی، احد، (۱۳۷۸)، «مقدمه» *بر التنقیح فی المنطق*، تصحیح و تعلیق غلامرضا یاسی‌پور، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۸۶)، «صورت‌بندی جدیدی از قضایای حقیقیه و خارجییه در منطق جدید»، *آینه معرفت* ۱۱، صص ۳۱-۶۰.
- فلاحی، اسدالله، (۱۳۸۸)، «شرطی لزومی در منطق جدید»، *تأملات فلسفی* ۱، بهار، صص ۷-۴۶.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۲)، «سه معنای قضیه خارجییه»، *جاویدان خرد* ۲۰، ش. ۲، صص ۲۱۷-۲۴۶.
- فلاحی، اسدالله، (۱۴۰۲ ب)، «منطق و معرفت‌بخشی در نظام‌های حاج‌حسینی»، هستی و شناخت ۱۶، ش. ۱،؟؟.
- قطب رازی، محمد بن محمد، (۱۳۹۳)، *لوامع الأسرار فی شرح مطالع الأنوار*، تصحیح و مقدمه از علی اصغر جعفری ولنی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کردی، محمد، (۱۳۸۱)، *قضایای حقیقیه، خارجییه و ذهنیه*، قم، نشر مؤلف.
- لاهیجی، عبد‌الرزاق فیاض، (نسخه خطی)، *شوارق الالهام*، بی‌جا، بی‌تا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۹)، *شرح مبسوط منظومه*، ج. ۹، تهران، انتشارات صدرا.
- نائینی، محمد حسین غروی، (۱۳۷۶)، *فوائد الاصول*، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- موحد، ضیاء، (۱۳۶۸)، *درآمدی به منطق جدید*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- نبوی، لطف‌الله، (۱۳۷۷)، *مبانی منطق جدید*، تهران، انتشارات سمت.